

# الترجمة

## العربية والفارسية



رتبها واحسن وضعها

الشيخ كاظم النجفي

طبعت

بنفقة المكتبة العربية لصاحبها

نعمان الاعظمي الكتبي

مطبعة الفرات — بغداد

١٣٥٧ هـ — ١٩٣٨ م

# الترجمة

## العربية والفارسية



رتبها واحسن وضعا

الشيخ كاظم النجفي

طبع

بنفقة المكتبة العربية لصاحبها

نهبان الاعظمي السكتي

مطبعة الفرات — بغداد

١٣٥٧ هـ — ١٩٣٨ م

## مقدمه الناشر

بسم الله وحده وصلى الله على سيدنا محمد وآله ومن  
والاه اجمعين

وبعد فاني لما رأيت الحاجة شديدة لوضع ترجمة في  
اللغتين العربية والفارسية ، بحيث توضع في جيب المسافر  
وحقيبة الحاضر ، لانباء القطرين العربي والفارسي لما بينهما  
من الصلة . اقتصادياً واجتماعياً ، وتبادل المنفعة المشتركة  
والتعامل والتجارة وغير ذلك . فرأيت من الواجب ان اطبع  
هذه الرسالة التي لا تخلوا من فائدة ، فعمسى ان تقع من الطرفين  
موقع القبول وارجو من القراء الكرام ان يهفوا ما وقع  
من الخطأ والنسيان وهم ، زيد الشكر

نعمان الاعظمي الكنتي

بغداد :

( في الكلمة واقسامها )

الكلمة هي اللفظ المفرد وهي

على ثلاثة اقسام . اسم . فعل .

حرف .

( الاسم )

هو ما دل على معنى في ذاته

غير مقترن بزمان نحو :

زيد

شجرة

دار

فرس

( الفعل )

كلمة تدل على حدوث شيء

ووقوعه في زمن معلوم وهو

على ثلاثة اقسام . ماض .

( در كلمه واقسام آن )

كلمه انستكه لفظي مفرد بوده

باشد و آن بر سه قسم است

اسم . فعل . حرف .

( اسم )

انستكه دلالت بخودي خود

داشته باشد و مقترن بزمني

نباشد چون .

زيد

درخت

خانه

اسب

( فعل )

فعل كلمه ايست كه بر شدن

چيزي بوقت معين دلالت

كند و آن بر سه قسم است .

مضارع . امر

— الماضي —

هو مادلّ علی حدوث شیء

فی الزمن الماضي نحو

قام

آكل

ضرب

جلس

و علامته از یتبل تاء التانیث

الساكنة نحو ( جالست )

و ( اكلت )

— المضارع —

هو مادلّ علی حدوث شیء

فی الحال او الاستقبال نحو

يكون

گذشته . آینده . اکنون .

— ماضی —

آنستکه دلالت کند بر شدن

چیزی در زمان گذشته مانند

باشند

خورد

زد

نشست

و علامت آن در عربیت آنست

که تاء تانیث ساکنه را قبول

کند مانند ( جلست )

— مضارع —

آنستکه دلالت کند بر شدن

چیزی در اکنون یا در آینده

مانند

هیبود

تا کُلُّ

نَضْرَبُ

اجلاس

و علامته الغالبة في الفارسية  
ان يكون مبدؤاً بلفظة (می)  
نحو (میخورد) و (میزند)  
و علامته في العربية ان يقبل  
دخول لم عليه نحو (لم يأكل)  
و (لم يضرب) و (لم تجلس)

— الامر —

مادل "على الطالب في الحال نحو

ياضربُ

افعل

اقراءُ

میخوری

میزنیم

میشدیم

و علامت آن در عربی آنست که  
لفظ (لم) قبول کند مانند  
(لم یکن) و (لم یشرَب).  
و اما در فارسی علامت آن  
بودن لفظ (می) در غالب  
میباشد مانند (میزنم)  
و (میخورم)

— امر —

آنست که دلالت کند بر طلبیدن

چیزی در حال حاضر چون

بزن

بکن

بخوان

کل

— الحرف —

هو مادل علی معنی فی غیره  
ولم یقترن بزمان نحو

من

فی

الی

— فی اقسام الاسم —

الاسم علی قسمین . عام .  
وخاص . فالعام . هو ما شمل  
الاشخاص او الاشياء التي  
من جنس واحد ویسمى  
( اسم جنس ) وذلك نحو

رجل

امراة

بخور

— حرف —

آنست که دلالت بر خودی  
خود نداشته باشد و مقترن  
زمانی هم نباشد چون .

از

در

تا

— در اقسام اسم است —

اسم بر دو قسم است . عام .  
وخاص . اسم عام . آنست  
که تمام اشخاص با اشياء هم جنس  
و اشامل شود و انرا ( اسم  
جنس ) می نامند چون .

مرد

زن

اسد

شیر

دار

خانه

والخاص : هو ما يدل على شخص او شئ واحد معين نحو

اسم خاص آنست که بريك شخصى يا بريك چيز معينى دلالت کند چون

زید

زید

بغداد

بغداد

— في المفرد والجمع —

— در مفرد و جمع است —

المفرد : هو ما دل على واحد نحو

مفرد : آنست که دلالت کند بريكى چون

کتاب

کتاب

شجرة

درخت

اسد

شیر

رجل

مرد

الجمع : ما دل على ما فوق الاثنین نحو

جمع : آنست که دلالت از دو به بالا کند مانند



اسود

شیران

رجال

صردان

کتب

کتابها

احجار

سنگها

و علامه الجمع في العربية لفظه  
(ون) او (ين) تزداد في آخر  
الكلمة فنقول مثل شاكر  
(شاكرين) او (شاكرون)  
وفي مثل عاقل (عاقلون) او  
عافلين : ويسمى هذا الجمع  
(جمع تصحيح) وما عدا هذا  
الجمع يسمى « جمع تكسير »  
نحو « احجار » وهو جمع  
حجر و « كتب » جمع كتاب ..  
واما علامة الجمع في الفارسية  
فهي لفظه « آن » او « ها »

و علامه جمع در عربيت لفظ  
(ون) يا (ين) با آخر كلمة  
ملحق شود که در مانند شاكر  
(شاكرين) يا (شاكرون)  
ميكوي و در مانند عاقل  
(عاقلون) يا (عافلين)  
ميكوي و اين جمع را (جمع  
تصحيح) مينامند و غير از  
اين جمع (جمع تكسير)  
مينامند چون در جمع حجر  
(احجار) ميكوي و در جمع  
كتاب (كتب) ميكوي ..

تُزاد في آخر الكلمة : اما  
 لفظه « آن » فهي مختصة  
 بالحيوانات وبعض الصفات  
 ولا يجوز استعمالها في الجمادات  
 والنباتات . فتقول في جمع  
 « مرد » « مردان » : وفي  
 جمع « شير » « شيران » : واما  
 لفظ « ها » فيجوز استعمالها  
 للجميع فتقول في الحيوانات  
 « مردها » و « شيرها » وفي  
 الجمادات وغيرها « سنگها »  
 و « درختها » : واذا اتفق  
 في آخر الكلمة الفارسية هاء  
 ساكنة مثل « زنده » و « بنده »  
 فان اردت جمعها باللفظة « آن »  
 فتبدل الهاء ككافاً فتقول

واما علامة جمع در فارسي  
 آنست كه لفظ (ها) يا (آن)  
 با آخر كلمه ملحق شود : اما  
 لفظ (آن) كه در حيوانات  
 و بعضى از صفات استعمال  
 شود و جايز نيست استعمال آن  
 در جمادات و نباتات پس ميگويي  
 در جمع مرد ( مردان ) و در  
 جمع شير ( شيران ) : و اما  
 لفظ (ها) از براي همه  
 استعمال شود پس در حيوانات  
 « مردها » و « شيرها »  
 ميگويي و در جماعات و غير  
 آن « سنگها » و « درختها »  
 ميگويي : و هر گاه در آخر كلمه  
 هاء ساكنه باشد در جمع به

زندگان - و - بندهگان -

و اذا اردت جمعها بلفظة -ها-

فتحذف الهاء الساكنة وتقول

- زندها .. و - بندها

« آن » بكاف فارسی بدل شود

که در مانند « زنده » « زند

گان » میگوئی و در مانند

بنده « بندهگان » میگوئی

و اگر خواسته باشی بلفظ

« ها » جمع کنی هاء ساکنه

را حذف میکنی و میگوئی

« زندها و بندها »

- معلوم و مجهول -

فعل معلوم آنست که بفاعل

نسبت داده شود چون

زید در را واز کرد | ماضی

طمع مردم را کشت

پدرم مرا میزند | مضارع

برادرم مرا امید زد

فعل مجهول آنست که بمفعول

- المعلوم والمجهول -

الفعل المعلوم ما ينسب لفاعله

نحو

فتح الباب زید | ماضی

قتل الناس الطمع

یضربنی والدی | مضارع

یسرقنی اخی

الفعل المجهول ما ينسب فعل

لمفعوله نحو

فُتِحَ الباب

قُتِلَ الناس

يُضْرَبُ والدي

يُسْرَقُ اخي

ماضي

مضارع

نسبت داده شود چون

در باز شد

مردم کشته شدند

پدرم زده میشود

برادرم دزدیده میشود

ماضي

مضارع

و فعل امر نسبت بمجهول

نمیشود

ولا يبتنى فعل الامر للمجهول

— المصدر —

— مصدر —

المصدر كالفعل في دلالة على

الحدث وهو اصل المشتقات

وعلامته في الفارسية ان تحرك

آخر الفعل الماضي بالفتحة

وتزيده نوناً فتقول في ضرب

( زدن ) وفي قتل ( کشتن ) :

وفي العربية المصدر هو الذي

يجيء ثانياً في تصريف الفعل

مصدر ما نند فعل است بدالات

بر حدث و آن اصل مشتقات

است و در عربی علامت آن

آنست که سوئی تصريف فعل

واقع شود چون — ضرب

يضرب ( ضرباً ) يعنى ( زدن )

و در فارسی مصدر آنست که

آخر فعل گنشته را بزیر

ای تقول قتال یتقل (قتلاً)  
 و جالس یجلس (جالساً)  
 و اکل یا کُل (اکلاً)

— اسم الفاعل —

هو مادل علی حدث فاعله  
 و علامته فی الفارسیة ان یكون  
 مختومة بلفظة (نده) فتقول  
 فی ضارب (زننده) و فی  
 قاتل (کشنده) : و اما فی  
 العربیة فعلامته ان یأنی علی  
 وزن (فاعل) او (مفعول)  
 نحو

ضارب

قاتل

مُرسل

حرکت دهیم و لفظ (ن)  
 با و متصل کنیم که در مانند  
 زد (زدن) میگوئیم و در  
 مانند کشت (کشتن) میگوئیم

— اسم فاعل —

انست که بر حدی و فاعل آن  
 دلالت کند و علامه آن در  
 عربی انست که بر وزن (فاعل)  
 یا (مفعول) واقع شود مانند  
 (قائم) و (مکرم) : و در  
 فارسی علامات آن انست که  
 کلمه بلفظه (نده) مختموم باشد  
 چون

زننده

گوینده

فرستنده

## دهنده

— اسم مفعول —

آنست که بر حدی و بر آنکه  
کار بر آن واقع شده دلالت  
کند : و علامت آن در عربی  
آنست که کلمه بر وزن (مفعول)  
واقع شود مانند (مضروب)  
(و مقتول) یا بر وزن (مفعول)  
واقع شود مانند (مُکرم)  
(و مُعطی) : و در فارسی  
علامت آن آنست که در آخر  
کلمه لفظ هاء و (شده) ملحق

شود چون

گرفته شده

گشوده شده

فرستاده شده

## معطی

— اسم المفعول —

هو ما دلّ علی حدث و علی  
ما وقع علیه الفعل و علامته  
فی الفارسیة ان یکون مختوماً  
بالحاء و لفظاً (شده) فتقول  
فی ما کول (خورده شده)  
و فی مقتول (گشته شده)  
و اما فی العربیة فهو ان یأتی  
علی وزن (مفعول) او (مفعل)  
نحو

مأخوذ

مقتول

مرسل

معطی

— افعال التفضیل —

فی الفارسیة هو ان تکون  
الکلمة منخومة بلفظ ( تر )  
او ( ترین ) فتقول فی اکبر  
( بزرگتر ) او ( بزرگترین )  
وفی اصغر ( کوچکتر ) او  
( کوچکترین ) : وفی العربیة  
کلمة تقع علی وزن « افعال »  
نحو اکبر و اصغر و اعلم و افضل  
واحسن

— احکام الصفات —

الصفة کلمة تبین حال الاسم  
و کیفیتہ نحو ارجال عاقلون  
و یشرط فی العربیة ان تطابق

داده شده

— افعال تفضیل —

در عربی کلمه ایست بوزن  
« افعال » واقع شود مانند  
« اکبر » و « اصغر » : و در  
فارسی افعال تفضیل انست که  
در آخر کلمه لفظ « تر »  
یا « ترین » ملحق شود که  
در مانند

کوچک و بزرگ « کوچکتر  
یا « کوچکترین » و « بزرگتر »  
یا « بزرگترین » میگوئی

— حکم صفات —

صفت کلمه ایست که حالت  
و چگونگی اسم را بیان نماید  
مانند « مردان خردمند »

الصفة موصوفها في الاعراب  
 والتذكير والتأنيث والافراد  
 والتثنية والجمع تقول « زيد  
 قائم » و « هند نائمة »  
 و « الزيدان قائمان » و « الزيدون  
 قائمون » و « الهندات قائمات »  
 وليس في الفارسية اعراب  
 ولا تثنية ولا فرق بين المؤنث  
 والمذكر ولا يشترط فيها  
 مطابقة الوصف لموصوفه  
 فتقول في الرجال الكبار  
 « مردان بزرگ » وفي الاطفال  
 الصغار « بچه‌های کوچک »

— الضمير واقسامه —

الضمير مادل على متكلم . او  
 مخاطب . او غائب وهو على

وصف در عربیت باید مطابق  
 موصوف باشد چه در ترکیب  
 و چه در تأنیث و چه در تذکیر  
 و چه در افراد و تثنیه و جمع ؛  
 و اما در فارسی ترکیب و تثنیه  
 نیست و نیز فرق نیست در  
 تأنیث و تذکیر و همچنین  
 شرط نیست که صفت مطابق  
 موصوف باشد که در وصف  
 آقایان ( آقایان بزرگ ) و ( آقایان  
 بزرگان ) میگوئیم و در وصف  
 بچه‌گان ( بچه‌گان کوچک )  
 میگوئیم

— ضمیر واقسام آن —

ضمیر انست که دلالت کند  
 بر متکلم یا مخاطب یا غائب



قسمین متصل و منفصل :

﴿ المتصل هو الذي لا يستقل

بنفسه نحو ﴾

مضيد ت - متكلم

مضيد ت - مخاطب

يمضي . . - غائب

مضيد نا - متكلمين

مضيد تم - مخاطبين

يمض ون - غائبين

قرطاسي - متكلم

قرطاسك - مخاطب

قرطاسه - غائب

قرطاسه نا - متكلمين

قرطاسكم - مخاطبين

قرطاسه هم - غائبين

و آن بر دو قسم متصل و منفصل :

﴿ متصل آنست که تنها از کـ

نحو اهد شد چون ﴾

رفته م - متکلم

رفته ی - مخاطب

میرو د - غائب

رفته یم - متکلمین

رفته ید - مخاطبین

میرو ند - غائبین

کاغذ م - متکلم

کاغذت - مخاطب

کاغذش - غائب

کاغذمان - متکلمین

کاغذتان - مخاطبین

کاغذشان - غائبین

﴿ والمنفصل هو الذي يستقل ﴾

بنفسه نحو ﴿

انا — متكلم

انت — مخاطب

هو — غائب

نحن — متكلمين

انتم — مخاطبين

هم — غائبين

﴿ اسم الموصول ﴾

الموصول : كلمة توصل الجملة

الاولى بالثانية « وهو »

الذي — المنفرد

الذين — للجمع

من — لمن لا يعقل

ما — لمن لا يعقل

فنقول في الذي والذين « جاء

﴿ ومنفصل آنت که ذکر

شود چون ﴿

من — متکلم

تو — مخاطب

آن — غائب

ما — متکلمین

شما — مخاطبین

ایشان — غائبین

﴿ اسم موصول ﴾

موصول کلمه ایست که قسمتی

از عبار را بقسمت دیگر وصل

کند « وان »

انکه — بر مفرد

انانکه — بر جمع

که — از برای عاقل

چه — بر غیر عاقل

الذي ضربته او الدين ضربتهم  
 وفي من - جاء من احبه -  
 وفي ما - فهمت ما قال -  
 و - ما قالوا -

بس میگوئی در آنکه و انا آنکه  
 « آمد آنکه زدمش » و انا آنکه  
 زدمشان » و در که « آمد آنکه  
 دو سئش دارم » و در چه  
 فهمیدم آنچه گفتند ، و آنچه  
 گفت

﴿ اسم الاشارة ﴾

اسم الاشارة هو ما يشار به  
 للقريب أو للبعيد وكل منها  
 اما للمفرد او للجمع نحو  
 هذا - للمفرد القريب  
 هؤلاء - للجمع القريب  
 ذلك - للمفرد البعيد  
 اولئك - للجمع البعيد

﴿ اسم اشاره ﴾

اسم اشاره کلمه ایست که باو  
 اشاره بنزدیک یا دور کنند  
 و هر کدام از اینها یا از برای  
 مفرد یا از برای جمع مانند  
 این - بر مفرد نزدیک  
 اینها - بر جمع نزدیک  
 آن - بر مفرد دور  
 آنها - بر جمع دور

## — الاستفهام —

ادوات الاستفهام کلمات  
يستفهم بها عن المقصود نحو

هل — قام زید

من — كان عندك

كم — مرة اتيت

أين — اخوك

لماذا — أعطيت

أ — انت قلت

متى — يأتي

ما — يكون

أي — الناس احسن

— الظرف —

الظرف على قسمين : مكاني .

وزماني ( فالمكاني ) نحو

فوق

## — استفهام —

ادوات استفهام کلماتی هستند  
که سؤال و پرسش را برسانند چون

آیا — زید باشد

کی — بود پیشی تو

چند — دفعه آمدی

کجا — برادرت

چرا ( برای چه ) داده‌ای

مگر — تو گفتی

کی — می‌آید

چه — میشود

کدام — مردم بهتر

— ظرف —

ظرف بر دو قسم است : مکانی

وزمانی : ( مکانی ) مانند

پالا

پائين	تحت
جاو	أمام
عقب	وراء
راست	يمين
چپ	شمال
نزد	عند
پيش	لدى
دوبرو	مقابل
سمت	الجهة
کنار	الجانب
(زمانى) مانند	(والزمانى) نحو
روز	يوم
فردا	غدا
ديگر روز	امس
پريروز	قبل امس
پس فردا	بعد غدا

پیش	قبل
پس	بعد
شب	لیل
روز	نهار
چاشت	ضحی
ماه	شهر
هفته	اسبوع
سال	سنة
روزگار	دهر
(روز های هفته)	(ایام الاسبوع)
شنبه	السبت
یک شنبه	الاحد
دو شنبه	الاثنين
سه شنبه	الثلاثاء
چهار شنبه	الاربعاء
پنج شنبه	الخميس

الجمعة

— الفصول الاربع —

الصيف

الشتاء

الربيع

الخريف

— اسماء الحركات —

الضممة

الرفع

الفتحة

النصب

الكسرة

الجر

المد

— حروف الجر —

حروف الجر هي التي تدخل

جمعه

— چهار فصل —

تابستان

زمستان

بهار

پائیز

— نامهای حرکات —

پیش

در پیش

زیر

دو زیر

زیر

دو زیر

کشیده

— حروف جر —

حروف جر است که بر اسماء

داخل شود چون

از - کوفه

تا - بصره

در - خانه

از - مردم

بر - زید

\* حروف عطف \*

و

باز

نیز

چنین

همچنین

با

\* حروف نفی \*

نیست

نه

على الاسماء : نحو

من - الكوفة

الى - البصرة

في - الدار

عن - الناس

ل - زید

\* حروف العطف \*

و

ثم

ايضاً

كذا

كذلك

مع

\* حروف النفي \*

ليس

لم - لن - ما



نحو ( لیس زید جالساً )

و - ولم یقم علی -

و - لن ارید -

و - ما قدم -

- النهی -

لا

نحو - لا تفعل -

و - لا تفعلوا -

و - لا یفعلوا -

- الامر -

( ل )

نحو - لیفعل -

و - لیقتلوا -

- الشرط -

لو - اذا - ان

نحو - لو جئتني اعلمك -

چون ( زید نشینندہ نیست )

و - علی پائیشود -

و - نمیخواهم -

و - نه نشست -

- نہی -

ن - م

مانند - نکن -

و - و مکنید -

و - نکنند -

- امر -

- ب -

مانند - بکنند -

و - بکشند -

- شرط -

اگر

چون - اگر آمدی یادت میدهم -

و - اذا جاست آجلس -

و - ان ضربتني آهرب -

- التمني -

ليت

نحو - ليتني كنت تراباً -

- الترجي -

لعل

هـ

نحو - لعل حبيبي ياتي -

و - عسى ان اتعلم -

- التوكيد -

كل - اجمع -

نحو - قام الناس كلهم -

و - رأيت الناس اجمعين -

- الاستثناء -

الا - سوى - عدا -

و - اگر نشستی من نشیتم -

و - اگر مرا زدی دیگر وزم -

- تمنی -

کاشک

چون - کاشک خاک بودم -

- ترجی -

شاید

گویا

چون - شاید دوستم میآید -

و - گویا یاد میگیرم -

- توكيد -

همه

چون - همه مردم باشندند -

و - همه مردم مرادیدم -

- استثناء -

مگر

— غیر —

نحو - قام الناس الأ زید -

او ( عدا زید ) او ( سوی

زید ) او ( غیر زید )

— النداء —

— یا —

في العربية يتقدم حرف النداء

على المنادي تقول ( يارباه )

و ( يا الله ) وفي الفارسية

حرف النداء يقع في آخر

الماضي

— کلمات الايجاب —

نعم

اي

اما نعم فتقع جواباً لمن

ينادي شخصاً نحو - يا حسن

غیر —

چون - مردم باشد نه مگر زید

- یا - مردم شدند غیر

از زید -

— نداء —

— ا —

در عربیت حرف نداء مقدم

بر منادی واقع شود و در

فارسی بعکس خواهد شد

مانند ( پروردگارا )

و ( خدایا )

— کلمات جواب —

ها

آری

اما ( ها ) واقع شود در

جواب کسی که شخصاً

فیقع الجواب - نعم -

واما (ای) فتقع جواباً للاستفهام

غالباً نحو (عملت خیراً) ؟

فیقال فی الجواب - ای -

صدداً کند چون (حسناً) در

جواب او (ها) واقع شود

واما (آری) در جواب

استفهام در غالب واقع شود

مانند (ایانگی کردی)

در جواب آن - آری - واقع

شود

(النَّسْبَةُ)

(نسبت)

(ی)

(ی)

هی فی العربیة والفارسیة

سواء تَنَوَّلَ .

وآن در عربی و فارسی مثل

هم میگردنی

- طهرانی -

- طهرانی -

- بغدادی -

- بغدادی -

- شیرازی -

- شیرازی -

کلمات متفرقة

ابدأ - هیچ | جهراً - اشکاراً

مطالماً	—	بهیچ وجه	تارۀ	—	باری
بتاناً	—	بهیچ رو	اسفناً	—	دریغاً
اصلاً	—	هرگز	حبیباً	—	زهی
جبراً	—	زورکی	البته	—	بی چون و چرا
بغتۀ	—	ناگاه	بلاشک	—	بی گمان
شفاهاً	—	زبانی	نحو	—	چون
مستعجلاً	—	شتابان	مثل	—	مانند

وجود

هست

(العدد)

(عدد)

العدد کلمة تبين مقدار المعدود  
وهو على قسمين اصلي ووصفي

عدد کلمه ایست که شماره  
را بیان نماید و آن بر دو قسم  
است اصلی و وصفی

— الاصلی — — الاصلی — — الاصلی —

واحد — ايك — واحد عشر — یازده

اثنين — دو — اثني عشر — دوازده

سپزده	ثلاثة عشر	سه	ثلاثة
چهارده	اربعة عشر	چهار	اربعة
پانزده	خمسة عشر	پنج	خمسة
شانزده	ستة عشر	شش	ستة
هفده	سبعة عشر	هفت	سبعة
هيجده	ثمانية عشر	هشت	ثمانية
نوزده	تسعة عشر	نه	تسعة
بيست	عشرون	ده	عشرة

بيست ويك	واحد وعشرون
بيست و دو	اثنان وعشرون
بيست و سه	ثلاثة وعشرون
بيست و چهار	اربعة وعشرون
بيست و پنج	خمسة وعشرون
بيست و شش	ستة وعشرون
بيست و هفت	سبعة وعشرون
بيست و هشت	ثمانية وعشرون

اٲسة وعشرون	اٲست وٲه
ثلاثون	سٲى
واحد وٲلاثون	سى وٲك
( وهكٲذا تقدم الٲحاد على العشرات بعكس الفارسي )	( وهٲچنين آحاد رٲمقـم مٲدارى بر عشرات بعكس فارسي )

اربعون	چهل	تسعون	نود
خمسون	پنجاه	مائة	صد
ستون	شصت	مائة وواحد	صد وٲك
سبعون	هفتاد	مائة واثنان	صد ودو
ثمانون	هشتاد	مائة وٲلاثون	صد وسه
وهكٲذا تقدم لفظ المائة على الآحاد كالفارسية		وهٲچنين لفظ صد رٲمقـم مٲدارى بر آحادمانند عربي	

دو صد ( دوٲست )

مائٲان

سه صد ( سهٲصد )

ثلاثمائة

اربعهائة	چهار صد	تسعمائة	نه صد
خمسمائة	پنج صد (پانصد)	الف	هزار
ستمائة	شش صد	الفان	دو هزار
سبعمائة	هفت صد	ثلاثة آلاف	سه هزار
ثمانمائة	هشت صد	عشرة آلاف	ده هزار

وهكذا تقدم لفظة الآحاد | وهم چنین تقدیم میکنی الفاظ  
على الآلاف | آحاد را بر لفظ هزار

(الكسور)	(كسور)	(الكسور)	(كسور)
نصف	نیم	سدس	شش يك
ثلث	سه يك	سبع	هفت يك
ربع	چهار يك	ثمان	هشت يك
خمس	پنج يك	تسع	نه يك
عشر	ده يك		

( امثلة فعل گذشته )

بود . شد

( امثلة الفعل الماضي )

كان . صار



فَعَلَ . صَنَعَ

کرد . ساخت

طَارَ . جَاءَ

پرید . آمد

(المتكلم)

(بر متکلم)

أَخَذْتُ . أَعْطَيْتُ

گرفتم . دادم

أَشْتَرَيْتُ . بَعَيْتُ

خریدم . فروختم

وَقَعْتُ . قَعَدْتُ

باشدم . نشستم

(المخاطب)

(بر مخاطب)

ضَرَبْتُ . نَظَرْتُ

زدی . دیدی

مَشَيْتُ . صَعَدْتُ

واره رفتی . بالا رفتی

نَزَلْتُ . وَصَلْتُ

پائین رفتی . رسیدی

(المتكلمين)

(بر متکلمین)

قَلْنَا . قَرَأْنَا

گفتم . خواندیم

كَتَبْنَا . رَجَعْنَا

نوشتیم . برگشتیم

ضَحَكْنَا . بَكَيْنَا

خندیدیم . گریه کردیم

(المخاطبين)

(بر مخاطبین)

رَكَبْنَا . سَلَّمْنَا

سوار شدیم . پرسیدیم

خوردید . خواستید

فشار دادید . دویدید

( بر غائبین )

خوابیدند . بیدار شدند

افتادند . شمر دند

سخن گفتند . نگاه کردند

( ماضی مجهول )

گشته شد . گشته شدم

گشته شدی . گشته شدیم

گشته شدید . گشته شدند

( امثله فعل مضارع )

میباشد . میشود

میکنند . میسازد

میخوانند . مینویسد

( بر متکلم )

میگویم . راه میروم

اکتم . اردتم

عصرتم . رکظتم

( للغائبین )

ناهوا . استیتضوا

سقطوا . عدوا

تکاموا . نظروا

( الماضی المجهول )

قُتِلَ . قُتِلْتُ

قُتِلْتُمْ . قُتِلْنَا

قُتِلْتُمْ . قُتِلُوا

( امثلة الفعل المضارع )

یکونُ . یصیرُ

یفعلُ . یصنمُ

یقرأُ . یکتبُ

( للمتکلم )

اقولُ . امشی

میبرم . میزنم

بالا میروم . پائین میروم

( بر مخاطب )

سخن میگوئی . صدا میکنی

نگاه میکنی . میکنی

پاره میکنی . میدوزی

( بر متکلمین )

میخریم . میفروشیم

میگیریم . میدهیم

میبندیم . واز میکنیم

( بر مخاطبین )

میکارید . میگردید

آسیاب میکنید . میپزید

میخورید . سپاس میکنید

( بر غائبین )

نگاه میکنید . گریه میکنید

اطیر . اضرب

اصعد . انزل

( للمخاطب )

تتكلم . تصبح

تنظر . تفعل

تمزق . تخيط

( للمتکلمين )

نشتري . نبيع

نأخذ . نعطي

نسد . نفتح

( للمخاطبين )

تزرعون . تحصدون

تطحنون . تخبزون

تأكلون . تشكرون

( للغائبين )

ينظرون . يهكون

یضحکون . استاون

خنده می‌کنند . می‌پرسند

یقومون . یقهوندون

پا می‌شوند . می‌نشینند

( المضارع المجهول )

( مضارع مجهول )

يُطَبِّخُ . اضربُ

پخته می‌شود . زده می‌شوم

تُوخِدُ . يُكْسِرُ

گرفته می‌شوی . شکسته می‌شود

نُقِلُ . يَحْرَقُونَ

گرفته می‌شویم . سخته می‌شوند

( امثلة فعل الامر )

( امثلة فعل امر )

( للمفرد )

( بر مفرد )

اقراً . اكتبُ

بنخوان . بنویس

استنُ . اصنعُ

بپرس . بساز

انظرُ . اسمعُ

نگاه بکن . بشنو

( للجمع )

( بر جمع )

افعلوا . كونوا

بکنید . بشوید

كأوا . اقمداوا

بخورید . بنشینید

( امثلة اسم الفاعل )

( امثلة اسم فاعل )

( للمفرد )

( مفرد )

کيننده	فاعل
نشيننده	جالس
ايستنده	قائم
فرستنده	مرسل
(جمع)	(الجمع)
سوار شدگان (۱)	راکبون
نشينندگان	جالسون
کشنندگان	قاتلون
زنندگان	ضاربون
گرفتندگان	آخذون
(امثلة اسم مفعول)	(امثلة اسم المفعول)
(مفرد)	(المفرد)
گرفته شده	مأخوذ
کشته شده	مقتول

(۱) في الاصل (سوار شده آن) لكن تقلب الهاء گافا

عند الحاق علامة الجمع كما مر في آخر (باب المفرد والجمع)

زده شده (جمع) خورده شده گان زده شده گان افتاده شده گان	مضروب (الجمع) ماء كولون مضروبون ساقطون
﴿ امثلة اسم تفضيل ﴾	﴿ امثلة افعال التفضيل ﴾
دانا تر بزرگتر پاکیزترین بالا ترین	اعلم اکبر اطهر اعلی

( امثلة مصادر )

( امثلة المصادر )

حروف الالف

خوشدل بودن	الابتهاج	دور شدن	الابتعاد
تمام کردن	الانمام	از سر گرفتن	الابتداء
پیوستن	الاتصال	فرستادن	الابحاث

الاتفاق	اتفاق کردن	الاختیار	گزیدن
الاتلاف	تلف کردن	الادراك	پی بردن
الاتكاء	تکیه کردن	الاذیة	رنجیدن
الاجتهاد	کوشیدن	الارائة	نگاه کردن
الاجتماع	جمع شدن	الاستواء	پخته شدن
الاجبار	بیگانه کردن	الاساءة	بد کردن
الاحتراس	پاسبانی کردن	الاستقبال	پیش وازی کردن
الاحتكاك	سائیدن	الاستيقاض	بیدار شدن
الاحتراز	پرهیز کردن	الاستعمال	بکار گرفتن
الاعاطاة	فریب گرفتن	الاستقامة	ایستادگی
الاحتراق	سوختن	الشراء	خریدن
الاحتواء	فرا گرفتن	الاشراق	افروختن
الاحتقار	خار کردن	الاصرار	سماجت کردن
الاحذ	گرفتن	الاضطراب	تپش آمدن
الاخفاء	پنهان کردن	الاضطجاع	خوابیدن
الايخراج	بیرون کردن	الاطلاع	آگاه گشتن

برگن يدن	الانتخاب	کمک کردن	الاعانة
خاموش شدن	الانطفاء	عات کردن	الاعتیاد
انتظار کشیدن	الانتظار	بیهوش شدن	الاعماء
شاد شدن	الانبساط	توانستن	الاقتمدار
شکستن	الانكسار	یاری نمودن	الاعانه
جداشدن	الانفجار	خوردن	الاکل
درگرفتن	الانفجار	پناه آوردن	الالتهجاء
دریدن	الانشقاق	بهم رسیدن	الاللقاء
رُستن	الاثبات	شمعه گرفتن	الالتهاب
بدروشدن	الانصراف	پُرشدن	الامتلاء
بیدار شدن	الانتباه	فرمودن	الامر
جایجاشدن	الانتقال	آماس شدن	الانتفاخ
رسانیدن	الایصال	خمیدن	الانحناء

حروف الباء

البرق (اللمع) درخشیدن | البري للقلم تراشیدن



ماندن	البقاء	تابيدن	البرم (القتل)
گريستن	البكاء	گستردن	البيسط
بنائي کردن	البناء	مژده دادن	البشارة
قوت دادن	البلع	تُف کردن	البصق
تر کردن	البل (الترطيب)	ناسپاسي کردن	البطر
بوسيدن (ماچ کردن)			البوس (التقبيل)
شاشيدن			البول
فروختن			البيع

## حروف التاء

آزمودن	التجربة	برادر شدن	التأخي
آروغ زدن	التحشاء	پس انداختن	التأخير
خورداري کردن	التجلد	رنجيدن	التألم
خوشك کردن	التجفيف	سرد کردن	التبريد
قشون گرفتن	التجنيد	دهن دره کردن	التثائب
پيچوئي کردن	التجسس	سفتن	التثقيب

سُپردن	التسليم	گراستن	التعزيم
سقطر نشانی کردن	التسيطر	آماده کردن	التتحضير
بهم دیگر خوردن	التصادم	حیران ماندن	التعجب
تصدیق کردن	التصديق	جنبانیدن (الاهتزاز)	التعريك
بو خوردن	التصايف	درخشیدن	التلألؤ
دستک زدن	التصفيق	رها زدن	التخليص
دراز کردن	التطويل	گرد مساختن	التدوير
یاد گرفتن	التعلم	دود کردن	التدخين
آه و خن	التعالم	گداختن	التذويب
مانده شدن	التعب	پرو زدن	التربية
لُغمت شدن	التعريه	باریک کردن	الترقيق (الترفيع)
پوشیدن	التغطية	سوستی کردن	الترخي
تماشا کردن	التفرج	اراستن	التزبن
تشی کردن	التفريغ	پیراستن	التزويق
وارسی کردن	التفتيش	ساز زدن	التزمير
اشکار نمودن	التفصيل	دلاداری کردن	التسليية

التفویض	واگذار نمودن	التلاوث	آغشته شدن
التقابل	دوبرو شدن	التمنی	آرزو نمودن
التقطیر	چکانیدن	التشیط	شانه کردن
التقلیب	برگردانیدن	التمطی	خمیازه کشیدن
التقرب	نزدیکی شدن	التقدم	پشیمان شدن
التقطیع	تکه تکه کردن	التنزیل	فرو آوردن
التکسیر	شکستن	التنظیف	پاک کردن
التکذیب	دروغگو ساختن	التوسیح	چرک شدن
التکاسل	تذلی کردن	التوصیة	سپردن
التکدیر	ازردن	التوانی	سستی کردن
التهافت		روی هم ریختن	

### حرف التاء

الثبات	ایستادگی کردن	الثقب	سوراخ کردن
الثقل	سنگین شدن	الثنی	دو شدن
الثقة	امیدواریدن	الثناء	ستودن

## حرف الجیم

الجدال	جنك کردن	الجلب	اوردن
الجدب	کشیدن	الجالوس	نشستن
الجرّ	کشیدن	الجمع	گردد کردن
الجریان (السیل)	جاری شدن	الجوع	گرسنه شدن
الجرح	زخم شدن	الجرّب	گرسیدن
الجماع	کردن	الجفاء	ستم کردن
القفل (النفور)	تومیدن	الجنایه	گنا کردن
الفسارة		تجری کردن	

## حرف الحاء

الحبالة للمرأة	ایستادن شدن	الحصد	در و کردن
الحبجز	حجز کردن	الحصول	یافتن
الحمد	تحمید کردن	الحفر	کنندن
الحرب	جنك کردن	الحفظ	نگاه داشتن
الحراسة	پاسبانی کردن	الحقد	کینه نمودن

ورداشتن	الجمال	خاریدن	الحك
خمیدن (التحلب)	الحنى	گفتن	الحكى
شرم کردن	الطياء	تراشیدن	الحلق للرأس تراشیدن
زیستن	الحياة	خواب دیدن	الحلم
باختن	الحياكة	باز کردن	الحل
کساره گرفتن	الحياطة	دوشیدن	الحلب
بریان کردن		الجلس	

## حرف الخاء

فَسْرَدَن	الخرد	فرب دادن	الخديمة
تمام شدن	الخلاص	بیرون آمدن	الخروج
آفریدن	الخلق	زخم کردن	الخدش
آمیختن	الخلط	زیان کردن	الخسارة
خفه کردن	الخنق	فروتن شدن	الخضوع
ترسیدن	الخوف	قصور کردن	الخطأ
دوخان	الخطيطة	ر بودن	الخطيب

خیانت کردن

الخیانة

## حرف ال دال

عشوہ کردن	الدلال	تورفتن	الدخول
گردیدن	الدوران	فشاردن	الدعس
روغن مالیدن	الدهن	دفن کردن	الدفن
نسیه دادن	الدين	کوبیدن	الدق

## حرف ال ذال

رفتن	الذهب	سرم بريدن	الذبح
ترسيدن	الذعر	یاد کردن	الذکر
هوشيار شدن	الذكاء	بدگويين	الذم
پژمردن	الذبول	چشيدن	الذوق

## حرف ال راء

خواهش کردن	الرجاء	سود کردن	الرمح
آسوده شدن	الراحة	بستن	الربط
لرزیدن	الرجف	برگشتن	الرجوع

رقصيدن	الرقص	اميدوار شدن	الرجاء
غنودن	الرقده	برگردانيدن	الرد
دويدن	الركض	نم دادن	الرشح
سوار شدن	الركوب	پاشيدن	الرش
افسكندن	الرمي	راضى شدن	الرضاء
ديدن	الرؤية	شيرنوشانيدن	الرضاعة
گروگداردن	الرهن	بلند كردن	الرفع
خون آمدن		الرعاف	

### حرف الزاء

عروسي كردن	الزواج	كاشتن	الزرع
ناپديد شدن	الزوال	منع كردن	الزجر
افزوده شدن	الزيادة	كفزيدن	الزلق
ديدار كردن	الزيارة	رنجيدن	الزعل

### حرف السين

العمامة (الضجر) زارى بودن السب (الشم) بدگفتن

جو شانیدن	السَّاق	شنا کردن	السَّبَاحَة
تاراج کردن	السَّاب	پوشیدن	الستَر
پوست کندن	السَّالِخ	نرم کردن	السَّحَق
شنیدن	السمع	بستن	السَّد
تیز کردن	السن	دزدی کردن	السَّرَقَة
پرسیدن	السُّوَال	سرفه کردن	السَّعَال
فراموش کردن	السَّهْو	آبیاری کردن	السَّقِي
راه یافتن	السَّيْر	خاموش شدن	السَّكُوت

## حرف الشين

کار کردن	الشَّغْل	سیر شدن	الشَّيْبَع
مهربانی کردن	الشَّفَقَة	خرخره کردن	الشَّخِير
شفاعت کردن	الشَّفَاعَة	آشامیدن	الشَّرْب
بوئیدن	الشَّم	خریدن	الشَّرَاء
دارکشیدن		الشَّنَق	



## حرف الصاد

اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب
اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب
اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب
اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب
اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب
اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب
اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب	اصطحاب

## حرف الضاد والطاء

الضادك	الضادك	الضادك	الضادك
الضرب	الضرب	الضرب	الضرب
الضعف	الضعف	الضعف	الضعف
الضم	الضم	الضم	الضم
الضبياع	الضبياع	الضبياع	الضبياع
الضغط	الضغط	الضغط	الضغط
الضجر	الضجر	الضجر	الضجر

الطمع	طمع کردن	الطیران	پریدن
الطهارة	پاکیزه شدن	الطلی	اندودن
الطواف	گشتن	الطی	تا کردن

## حرف الظاء

الظما	تشنه شدن	الظفر	خامیاب شدن
الظن	پنداشتن	الظلم	ستم کردن
الظلام			تاریک شدن

## حرف العين

العبادة	پرستیدن	الابد	شمردن
العتق	آزاد کردن	العصر	فیشاردادن
الهمجز	بستوه آمدن	العض	گزیدن
المجلة	شتاب کردن	المطاء	دادن
المجن	خمیر کردن	العطاس	عطسه کردن
العراج	لنگیدن	العقونه	گنبدیدن
العرق	خوی کردن	العلم	دانستن

فریاد کردن	العویل	کردن	العمل
آباد شدن		العماره	

## حرف الغین

جوشانیدن	الغلیان	مقبول شدن	الغبن
بستن	الغلق	کاشتن	الغرس
چشم بستن	الغمض	علاک کردن	الغربله
سرودن	الغناء	غرق شدن	الغرق
ریشک نمودن	الغبیطة	ریستن	الغزل
توانگر شدن	الغنا بالمال	شستن	الغسل
فرورفتن	الغوص	فرب دادن	الغش
خشمناک شدن	الغیظ	ازدوه شدن	الغم

## حرف الفاء

خشنود شدن	الفرح	باز کردن	الفتح للباب
گسترده	الفرش	ریزه ریزه شدن	الفت
مالیدن	الفرک	شکافتن	الفتق

الفعل	کردن	الفهم	فهمیدن
الفلاحة	ازر گری کردن	الفحص	جستجو کردن
الفرار	گریختن	القطانه	زیرک شدن
الفكاهة	خوشدلی کردن	القطام	شیر رییدن

### حرف القاف

القبول	ورزیدن	القلع	کنندن
القتل	کُشتن	القلی	سُرخ کردن
القراءة	خواندن	القطع	بریدن
القرض (الدين)	وام گرفتن	القناعة	قباعت کردن
القرص	نشکون گرفتن	القول	گفتن
القفز	جستن	القيام	برخواستن
	القياس		پیمودن

### حرف الكاف

الكبير	گردن کشی کردن	الكثرة	افزون شدن
الكتابة	نوشتن	الكراهة	دوست نداشتن

الكسر	شکستن	الكلام	گفتن
الکسب	کاسی کردن	الکسب	دوختن
الکسب	کاسی کردن	الکسب	پیمانه کردن
الکسب	الکسب	داغ کردن	

## \* حرف اللام \*

اللبس	پوشیدن	الذهب	بازی کردن
اللبط	تپیدن	اللف	پریچیدن
اللحمس	لیدیدن	اللقط	برچیدن
اللمصق	چسبانیدن	اللحمس	دستمالی کردن
اللطم	سبیل زدن	اللباقه	شایستن
اللبس	اللبس	نرم شدن	

## \* حرف الميم \*

المجىء	آمدن	المحادثة	حرف زدن
المحو	پاک کردن	المخط	فین کردن
المحبة	دوستی کردن	المخاطبة	گفته شو کردن

جویدن	المضغ	بوهم زیاد کردن	المزايدة
باریدن	الطر	شوخی کردن	المزاح
شناختن	المعرفة	قانی کردن	المزج
ایراد کردن	المعارضة	پاك کردن	المسح
دل پرچیدن	المغص	پیش جوئی کردن	المسابقة
گذشتن	المرور	گرفتن	المسك
توانستن	المهارة	مشوره کردن	المشاورة
پابند بودن	المواظبة	راه رفتن	المشى
مردن	الموت	مکیدن	المص
میل کردن	الميل	تسك گرفتن	المضايقة

## \* حرف النون \*

فراموش کردن	النسيان	رستن	التبت
رسیدن	النضج	کنندن	النتف
دیدن	النظر	بیمختن	النخل (لاطحين)
سودن	النفع	صدا کردن	النداء

النفخ	دە پيدن	النفخسان	کم شدن
الزراع	بهانه کردن	النوم	خوابیدن

## \* حرف الواو \*

الوجع	درد کردن	الوقوف	ایستادن
الوزن	کشیدن	الوقوع	افتادن
الوصول	رسیدن	الوقاية	پناه بردن
الوضع	نهادن	الولادة	زائیدن

## \* حرف الهاء \*

الهبه	بخشیدن	الهدم	خراب شدن
الهبوب المريح	وزیدن	الهرب	گریختن
الهز		تکان دادن	

## \* حرف الياء \*

اليابس	خوشکيدن
الياس	نا امیدي
اليبين	سَوَ گند

## \* الصفات المستعملة \*

صَدَب .	سَدَخْت	صَدَب .	سَدَخْت
سَهْل .	آسَان	سَهْل .	آسَان
ثَقِيل .	سَمَن-كَمِين	ثَقِيل .	سَمَن-كَمِين
خَفِيف .	سَدَبَك	خَفِيف .	سَدَبَك
جَيِّد .	خَوْب	جَيِّد .	خَوْب
رَدِيء .	بَد	رَدِيء .	بَد
صَافِي .	صَاف	صَافِي .	صَاف
كَامِر .	كَامِلُود	كَامِر .	كَامِلُود
حَار .	گَرَم	حَار .	گَرَم
بَارِد .	سَرِد	بَارِد .	سَرِد
غَالِي .	گَرَان	غَالِي .	گَرَان
رَخِيص .	ارزَان	رَخِيص .	ارزَان
حُلُو .	شِيرِين	حُلُو .	شِيرِين
مُر .	تَاخ	مُر .	تَاخ
ضَعِيف		ضَعِيف	
لا غر		لا غر	



## ﴿الروحیات﴾

الله	خدا	الذنب	گناه
النبي	پیغمبر	الجنة	بهشت
الملائكة	فرشتگان	النار	آتش
الصلاة	نماز	الموت	مردنی
الصوم	روزه	الثواب	ثواب

## ﴿في اسماء اعضاء الانسان﴾

الرأس	سر	الاهداب	مُجكان
الدماغ	مغز سر	الحاجب	آبرو
الجمجمه	کلاه	البؤبؤ	ديده
الشعر	مو	الجنفن	پلك
الدوائب	کيسو	الانف	بين
الاذن	گوش	الخد	گونه
الجبهة	پيشانی	الشارب	سبيل
العين	چشم	الشفه	آب

الاصحية	ريش	الظاهر	كسر
السنن	دندان	الصدر	سپينه
اللسان	زبان	الثدي	پستان
الفم	دهن	السر	ناف
الحنك	چانه	البطن	شكم
الوجه	صورت	الخاصرة	پهلو
الرقبة	گردن	المرارة	تليخه
الجلتوم	گلو	المصران	رودها
الابط	بغل	السكرش	گپا
الكتف	شانه	القلب	دل
المضد	نازو	الطحال	سپرز
المرفق	آرنج	الحوصلة	چينه
الزند	مُج	الضلع	دنده
اليد	دست	الكبد	جگر
الاصبع	انگشت	الفتحة	ران
الظفر	ناخن	الركبة	زانو

الریح	پای	المرق	رِک
کعب الرجل	باشنه	العصب	پی
العظم	استخوان	الروح	روان
اللحم	گشت	النفس	جان
الشحم	پی	العقل	خرد
الدم	خون		

﴿ صفات الانسان ﴾

آخول	لوچ	اقرع	کچل
آفور	یکچشمی	احق	لجهاز
اعمی	کور - بیابان	کوس	کوسه
اعرج	شل - انگ	صحيح	تندرست
بصیر	بینا	سقیم	مربض
احلب	گوژدار	حي	زنده
اخرس	گنگ	میت	مُرده
اطرش	کر	ضعیف	لاغر

قَوِيٌّ	قوانا	عجوز	پیرزن
جائع	گرسنه	طویل	بلند
عطشان	تشنه	قصیر	کوتاه
شابع	سیر	مربع	چارخانه
عاقل	خردمند	متزوج	کدخدا
مجنون	دیوانه	أعزب	ناکدخدا
شُجَاع	بهادر	بَكْرٌ	سترون
جبان	رسو	ثَيِّبٌ	بیوه
حسن الخلق	خوش خاق	غني	توانگر
سيء الخلق	بد خلق	فَقِيرٌ	درویش
بلید	کودن	مُرَضَعَةٌ	شیرده
ذکی	زودفهم	كَذَّابٌ	دروغگو
طفل	کودک	قاسی القلب	سخت دل
شاب	جوان	رَقِيقُ الْقَلْبِ	نرم دل
کهنل	میانه	کَبِيرٌ	بزرگ
شائب	پیر مرد	صَغِيرٌ	کوچک

نادان	جاهل	سگيران	آست
سته گر	ظالم	سارق	دزد
ملامت کن	عدول	دوست	دوست
عدل کننده	عادل	دشمن	دشمن
فتنه از گیز	مُفْتَن	فريب ديه	فريب ديه
صالح کننده	مُصْلِح	کينه ور	کينه ور
جسارت کننده	جسور	مهربان	مهربان
تزو مند	جسيم	جمیل الصورة خوشگل	جمیل الصورة خوشگل
صاحب شرافت	شريف	قبیح الصورة زشت	قبیح الصورة زشت
آست	وَضِيع	شاه	شاه
عزت مند	عزيز	دانا	دانا
بی آبرو	ذليل	پارسا	پارسا

اسماء اقارب الانسان

فرزند	الابن	بدر	الأب
پدر	الوالد	مادر	الأم

البنت	دُختر	بنت الخمال	دختر دای
الاخ	برادر	ابن الخمال	دای زاده
الاخت	خواهر	ابن العم	عمو زاده
الرضیعة	همشیره	بنت العم	دختر عمو
العم	عمو	ابو المرأة	پدر زن
الخمال	دای	ام المرأة	مادر زن
العمة	عمه	الصهر	داماد
الخاله	خاله	المدیل	هم زلف
الحنید	نوه	الجارية	کنیز
الزوج	شوهر	العبد	غلام
الزوجة	زن	الجار	همسایه
الربیبة	دُختر زن	المائلة	خانواده
السبط	نوه دختری	الصديق	دوست
ابن الأخت	خواهر زاده	القرابة	خویش
ابن الأخ	برادر زاده	الثوم	ایل
ابن الرضیعة		همشیره زاده	

المأ كولات وما يتعلق بها

الخبز	نان	الحامض	پارشی
الطبيخ	پلو	الدهن	روغن
المرق	خورشت	البيض	تخم مرغ
العجين	خمير	الزبدة	کره
الدقيق	آرت	الشنين الشنينة	دوغ
الملح	نمک	الخبس	کاهو
الماء	آب	الرقی	هندوانه
اللحم	گوشت	البطيخ	خر بوزه
الحليب	شیر	اللحم المشوي	کباب
اللابن	ماست	الشحم	پي
الجبين	پنیر	المحشي	دولمه
الدبس	دوشاب	المقلی	سرخ شده
الخل	سیرکه	الخلو	شیرین
البصل	پیاز	المُر	تلخ
الثوم	سیر	الاصيداه	کاجی

السكرات	تره	السراق	برگ چقندر
الريحان	نازبو	الجزر	هويج (زردك)
المخاضير	سبزجات	البطاطه	سديب زميني
السكرزبره	گشتي	السفرجل	به
الهندبا	كاسني	اليقطين	كدو
الحلبه	شنبليله	اللفت	شلغم
التمناع	بودينه	الفجل	ترب
الكرفس	جعفري	الطماطه	گوجه فرنگي

### اسماء الحبوب

الحبوب	دانه	النوى	حصه
الارز	برنج	السمسم	كنجد
القمح	گندم	الاذرة	زرات
العَدَس	مرجومك	الحُصص	نخود
الشعير	جَو	الدُّخْن	ارزن
الحب	دانه	الفول	باقلا



## اسماء الفواكه والأشجار ومتعلقاتها

الفواكه	ميوه‌ها	التين	انجیر
الجنيبة	باغچه	اللوز	بادام
البدستان	باغ	التمر	خرما
الشجر	درخت	القطن	پاپیه
التمر	ميوه	القصب	قصب
النباتات	روئیدنها	القصن	شاخه
الرمان	انار	الورد	گل
التفاح	سیدب	المشب	گیاه
الجوخ	شفتالو	الشوك	خار
العنب	انگور	الحطاب	هیزم
الزبيب	مویز	الجذع	تنه
العنقود	خوشه	البذر	تخم
الحصرم	قوره	الحبوب	دانها
المشمش	زردالو	التين	کاه
	الجوز		گردو

## الملابس و متعلقاتها

بنديزير جامه	التيكه	رخمها	الملابس
الخلف كشمش	(الخذاء)	سنداره	سنداره
جوراب	جوارب	شاپو	بورنيحة (قبعة)
گوشواره	القرط	كلاه	قلانسوة
دست بند	الاساور	گردن بند	ياقه
دوگه	الزير	فكس	رباط
(نظارة) المنظارة عينك		پراهن	ثوب (قميص)
غنداق	الاقباط	نهبان	سروال
الفراء) الفروه پوستين		(كت) لباده	(جا كيت) ستره
پشم	الصوف	شروال	بنطالون
پنبه	القطن	بجامه	بجامه
كرك	الوبر	جازعه	زخه
ابریشم	الحرير	عبا	الرداء
نخ	الخيط	ابدمت	جيبه
انگشتر	الخاتم	گدر بند	حزام

## اسماء الالوان

الابيض	سفید	الاسود	سیاه
الاحضر	سبز	الرمادي	خاکستری
الاحمر	سرخ	الوردی	گلابی
الاصفر	زرد	الاشقر	سرخ واز
الاروق	کبود	الماوی	آبی

## محتویات المدرسة

المعلم	آموزنده	القراءة	خواندن
السايف	شاگرد	الكتابة	نوشتن
الجبر	مركب	التعليم	یاددادن
الفرطاس	کاغذ	التعلم	یادگرفتن
المحبرة		دوات	

## اسماء ارباب المهن والصنائع

اسكافي	کاشی‌ساز	بقال (بدال)	بقال
بائع التبغ	توتون‌فروش	بزاز	بزاز

بُستَماني	باغبان	حلاج	پدبِه زن
بلام	کشتيبان	حاجّ	سلمانى
بَنَاء (مهيار)	بنا	حاورانى	شپرينى فروش قناد
بَوَّاب	دربان	حمال	سبال (بارکش)
بِيَطَّار	بيطار	حمايى	حمايى
تاجِر	تاجر (بازرگان)	حُوذِي (هر بچي)	دوشکچي
ترجمان	ترجمان	خادم	نوکر
جراح	جراح	خادمة	کلمات
جزّار	قصاب	خازن	خزينه دار
حَمَّال	شتربان. ساربان	خَبَّاز	نانوا
جواهرى	جواهر فروش	خزاف	سفال فروش
حائِك	جولا	خطّاط	خوشنويس
حدّاد	آهنگر	خفّاف	کفش فروش
خطّاب	هيزم فروش	خيّاط	دوزى
خفّار	قبرگن. چاهگن	خياطه	دوزنده
		خيام	خيمه دوز

دلاک	کيسه کيش، دلاک	تختک	ماهی فروش
دَلال	دَلال	شمسار (دلال)	شمسار
راع	چوپان، شَبان	شواک	خارکش
رَبان	نا خدا	صانغ	زرگر
رَسام	نقاش	صاحب المطبعة	صاحب مطبعه
راقص	رقاص	صبانغ	رنگور
راقصة		صبانغ الاحذية	واکسي
رقاع	پينه دوز	صحنی	روزنامه نويس
زبال	زباله کيش	صراف	صراف
سائس	مِه-تر	صنار	مسگر
سائق السيارة	شوفر	صواف	پشم فروش
سادن	کلیددار	صياد	(شکارچی) شکاری
سارق (لص)	دزد	صیدلي	اجزای
ساعاتي	ساعت فروش	طباخ	طباخ (آشپز)
سروجی	سراج	طبيب	طبيب
سکاکيني	چاقوساز		

کتابفروش	کتابی	کتابکار	طیّان
جاروکش	کناس	عمّله	عامِل
کوزد فروش	کواز	عطر فروش	عطار
کیمیاگر	کیمیاوی	عود زن	عواد
کوزه گر	کامل الا کواز	رخت شوی	غسال
صحاف	مجلد کتب	کازر	غساله
حسابگر	محاسب	غواص	غواص
وکیل . محامی	محام	زغال فروش	فحام
محرر (دبیر)	محرر	فلاح (برزگر)	فلاح
دایه	مربیّه	ماما	قابلة
مترجم الحروف حروف چین		قاضی	قاض
مترجم الاسنان دندان ساز		کاغذ فروش	قرطاسی
مترجم سرتراش سلمانی		قصاب	قصاب جزار قصاب
مصور (نگار) عکاس	مصور	قهوه چی	قهوایی
مطرز	مطرز	علاق نند	قزاز
معلم (آوزگار)	معلم	کاتب (نویسنده)	کاتب

سنگ تراش	نحات	مغنی	مغنی
مسگر	نحاس	چارو ادار	مکاری
چپ تراش	نجار	اتوکش	مُکوي
لحاف دوز	نخاف	ملاح (کشتیبان)	ملاح
نقاش	النقاش	پرستار	ممرض
بنده فروش	نحاس		ممرضه
پنبه زن	نخاف	منجم (ستاره شناس)	منجم
		مؤلف	مؤلف
وراق کتاب فروش. کاغذ فروش		مهندس	مهندس
ناشر الصحف موزع روزنامه		میکانیکی	میکانیکی

### آلات ارباب الحرف والصنائع

الناس	ترازو	الميزان
تیشه	سوزن	الابرة
کلنک چاکچ	قیچی	المِقراض
المطرقة	چاقو	السکین
المخوصف	اره	المشار
درفش		
المسبار		
مبیخ		
الخپل		
تناف (طناب)		

ديك	القِدْر	زرف ظرف	الاناء
تختنه	اللوح	كايك	المفتاح
چوب	الخشب	برمه	المثقب
شيشه	الزجاج	زغال	الفحم
ماشين	الماكينه	گيج	الجُص
داست	المُنَجَّل	سَنَك	الحجارة
بيل	المسحاة	خار كستر	الرماد

## مُشتملات الدور

پنجره	النافذة	خانه	الدار
آسمان خانه	الستف	پشتبان	السطح
دَر	الباب	اطاق	الغُرْفَة
ديوار	الحائِط	حيات	صحن الدار
دَم در	العتبة	نوردبان	الـلم
ستون	العمد	پله	الدرج
كنار آب	المرحاض	طاقچه	الرف



البُر	چاه	حنفية الماء	شیر آب
الزاوية	کُنْج	حدیثة	بانچه
المطبخ	اجاغ	نافورة	فواره
الاصطبل	طوبله		

### اثرات الدار

البساط	گليم	السرير	تخت خواب
البيانات	کناره	الخيمة	چادر
القدر	ديک	المرآة	آينه
الوعاء	ظرف	المهد	گهواره
المِصفاة	چاو صافی	المندیل	دستمال
الاناء	کاسه	الابريق	(آفتابه) اوراك
المنخل	الآت	الستار	پرده
الملقحة	قاشق	فراش النوم	رخت خواب
المملحة	نمکدان	الوسادة	بالين
السراج	چراغ	المكنسة	جاروب

سُفْرَة	السماط	قلیان	النارجیل
هیزم		الوقود	

### الاصراف والاولیاء

الوجع	الوجع	زخم	الجرح
رمد العين	رمد العين	اماس	الورم
نا توانی	العجز	درد سر	وجع الرأس
آبله	الجذري	درد دندان	وجع السن
مرحك	الحصبه	درد شکم	وجع البطن
سینه پهلو	ذات الجنب	طیش دل	خفتان القلب
کمر درد	وجع الظهر	تب	الحمى
درد دنده	وجع الضلع	لرز	الرجف
توس		الخوف	

### اسماء الادوية

گاو دانه	حب البقر	هليلة	الاهليج
ترياك	افيون	نی شکر	قصب السكر

سنا کی	سنا	حتر مسل	اسپینک
حبّه حلوه	رازیانه	عنب الثعلب	تاج ریزی
حب السفرجل	بهدانه	المرق الحار	زنجفیل
قُر نزل	میخاک	کُزبره	گشنیز
کُر کم	زرچوبه	شمع المس	موم
فُطور نیا	اسپرزه	تمیان	شکر تقال
قرطم	کافشه	دمُ الاخوين	پر سیار شان
خوبه	خاکشیر	الافحوان	بابونه
اظافر	ناخونک	دهن الزیت	روغن زیت
زرغبون	صوریج	دهن الاوز	روغن بادام
عشبه	یاسمین بر	دهن الخروع	روغن کرچک

السما و متعلقاتها

السما	اسمان	السحاب	ابر
الشمس	آفتاب	المطر	باران
القمر	مهتاب	الريح	باد

منج	الثلج	ماه	الهلال
تگر	الحالب	پروين	الثريا
شب نم	الند	ستاره	النجم
سيهر		الفلک	

### الارض و متعلقاتها

آهن	الحديد	زمين	الارض
زر (طلا)	الذهب	دریا	البحر
نقره	الفضه	بيابان	البر
مس	النحاس	شهر	المدينة
سرب	الرصاص	ده	القرية
جيوه	لؤلؤ	خيابان	الشارع
آب	الساحل	بازار	السوق
ريگ	الحصى	خاله	التراب
لعل	الياقوت	گل	الطين
گوهر	الدر والؤلؤ	سنگ	الحجر

الجَبَل | المَدَن | كَوَه | كَان

الحيوانات المَجْنَحَة

الديك	خروس	فرخ الدجاجة	جوجه
الدجاجة	مُرغ	الحمامة	كبوتر
النعام	شتر مرغ	البعوضة	پشه
البط	مرغ آب	البرغوث	كَيَك
الوز	قاز	(اعضائها)	
البوم	جُنَد	المِنقار	نُك
الجراد	مَلَخ	الريش	پَر
الخفاش	شب پره	الجناح	پروبال
المصفور	گنجشك	الذنب	دُمب
الغراب	كلاغ	الطير	پريدني
العندليب القُمري	بُلبل	الحوصله	چينه
الذباب		مگس	

## الحشرات

كارشن	المنكبوت	مار	الحية
مورچه	النمل	گژدم	العقرب
كرم	الدود	سوس مار	الضب
سوسكه	الخنافساء	موش	الفار
بيك	العنثه	چاپاسه	الوزغ
نیش گژدم		ذنب العقرب	

## الحيوانات البرية

ميمون	القرود	شير	الأسد
پلنگ	الفهد	آهو	الظبي
پيل	الفيل	كفتار	الضبع
روباہ	الثعلب	گرك	الذئب
خار پشت	القنفذ	خرس	الدب
خرگوش	الارنب	خوك	الخنزير
شغال		ابن آوى	

## الحيوانات الاهلية

الجمار	خر (الأغ)	الغنم	گوسفند
الفرس	اسب	الخروف	ز
البغل	قاطر	النعجه	ماده
البعير	شتر	البقر	گاو
المعز	بز	القرن للبقر	شاخ
الجدى	زغاله	حافر الخيل	سهم اسب
الهر	گره	ظلف الغنم	کنش گوسفند
	الكلب	سگ	

## الحيوانات البحرية

السمك	ماهی	السلحفاة	کاسه پشت
الضفدع	قرباغه	السرطان	خرچنگ
الحوت	نهنگ	الروبيان	ماهیان ریزه

## مايتماق بالبحر

السفينة	کشتی	المرساة	انگړ
---------	------	---------	------

گردی	العمق	خیزاب	الموج
پهنی	المرض	جوی آب	النهر
درازی	الطول	بادیان کشتی	شراع السفینة

### ﴿ آلات الحرب ﴾

تفنگ	البندقية	توپ	المدفع
نیزه	الرمح	ورور	المسدس
چاقو	السيككين	دانه	القنبلة
کمان	القوس	گلوله	البندقية
تیر	السهم	شمشیر	السيف
کارد		الخنجر	

### ﴿ كلمات كثيرة الاستعمال ﴾

بودند	كانتا	بود	كان
بودی	كن	بودند	كانا
بودید (شهادت نفر)	كنت	بود	كانوا
	كنتما		كانت



پیش ما	عندنا	بودید	گنتم
پیش شماها	عندکم	بودی	گنت
پیش آنها	عندهم		گنما
پیش من بود	کان عندی	بودید	گنن
پیش تو بود	کان عندک	بودم	گنت
	کان عندک	بودیم	گنما
پیش او بود	کان عنده	پیش من	عندی
	کان عندها		عندک
پیش ما بود	کان عندنا	پیش تو	عندک
پیش شماها بود	کان عندکم		عنده
پیش آنها بود	کان عندهم	پیش او	عندها



منازل عامة

رستوران (لوقانده)

مهمانخانه

دكان

قهوة خانه

سنا

تئاتر

نمایشگاه

خیابان

شهرانی

مرکز نظام

رئیس اداره تفتیش

(تذکره گذرنامه)

ادارت خط آهن

استاسیون

میدان

فندق (لوکانده)

مطعم (اکل)

حانوت (دکان)

مقهی

سینما

ملهی (تئاترو)

معرض

شارع

دائرة الجوايس

المسکر

مدیر جوازات السفر

مصلاحة السكة الحديدية

محطة

میدان

میدان چهار راه

میدان ذو اربعة طرق

باغهای هلي

حدائق عامة

## ﴿ في الدوائر والوظائف ﴾

( پارك سلطنتى ) دربار شاهى

البلاط الملكى

وزارت داخلية

الوزارة الداخلية

وزارت خارجيه

الوزارة الخارجية

وزارت پيشه و هنر

وزارة الصناعة والحرف

مجلس اسنا

مجلس الأعيان

مجلس ملي

مجلس النواب

پارلمان

بيت الأمة ( البرلمان )

ديوان جزاء

دائرة الجزاء

رئيس محكمة جزاء

حاكم الجزاء

اداره عدليه

العدلية

شهر دارى

دائرة البلدية

رئيس بلدية

امین العاصمة

استاندار	والي
فرماندار	مُتصرف
رئيس فرهنگ	مدير المعارف

### في الصباح

کيست کو بنده در	من يقرع الباب
من دوست شما هستم	انني صديقك
هو اچگوننه است	كيف حال الطقس
روز بسیار خوب است	انه يوم جميل
روسی صرا بیاور	احضر لي معطفي
هوا امروز خیلی سرد است	الجو بارد جداً
حالا هوا گرم است	الجو حار الآن
آیا باران می آید	هل تمطر
بلی خواهی آورد چتری شما را	نعم وسأحضر لك مظلتك
برای یک کوب چای بیاور	احضر لي كوباً من الشاي
خواهم آمد برای خوردن خورده	سأحضر لتناول الطعام

هل سأل احد عني بالامس	ايا كسى از من پرسيد
سأل عنك محمد	محمد از شما پرسيد
كنت خارج المنزل	من بيرون خانه بودم
اذا جاء مرة ثانية يجب ان ينتظرني	چنانچه مرتبه ديگر آمد باوبگو انتظار بگردد

في المكتب

هل جاء البريد	ايا پوسته آمد
نعم جاء الآن	هانا آمد
ولك مכתوبان ومجلة واحدة	دو نامه و يك روز نامه داريد
احضري البريد	براي من پست آماده كن
هل جاء بريد الطيارة	ايا پست هوايي آمد
هل لدينا اشياء معطلة من الامس	ايا كار همای پس افتاده از روز گذشته داريم
لا ياسيدي	نه اي آقاي من
وضعت الرسائل كلها على مكتبك لامضاءها	گذا ردم نامه ها را روی ميز برای امضاء

لمن تكتب هذا الخط

لاختی سعادت

ارسل الخادم ليشترى لي

طوابع برید

عندي مجموعة من طوابع

الملک غازی

هل تحب رؤيتها

یسرنی هذا

لقد سألت عنك بالأمس

ذهبت لبك الشاهي لاحضر

نقوداً

جئت فقط لزيارتك

سأعود الى بيتي

لماذا انت في عجلة (مستعجل)

انا مشغول جداً اليوم

اذا امكك احضر غداً

برای کی این عنوان مینویسید

برای خواهرم سعادت

نوکر را برای من روانه

کن که تمبر بخرد

نزد من تمبر ملک غازی

موجود است

ایا میخواید اهداها را به بینید

بسیار خورسند خواهم شد

دیروز از شما پرسیدم

رفتم بانگ شاهی که پول

بگیرم

آمدم برای دیدن شما

بر میگردم بخانه ام

چرا شما شتابنده هستید

من خیلی کار دارم امروز

چنانچه توانستید فردا نزد ما بیایید

اريدك لبعض الاعمال المالية  
المهمة  
هل لديك اعمال اخرى ؟  
اتصل بي تليفونياً اذا اردت  
اي شيء

شمارا برای کار های مالی  
مبغواهم  
آیا کار های دیگر دارید؟  
بمن برس تلفونی چنانچه  
هر چیزی مغواستید

### عبارات كثيرة الاستعمال

فوق الكل

بالا تر از همه

جداً ملبح

خوبی قشنگ

طبقاً للأصل

موافق اصل

مرّة واحدة

یک مرتبه

وكذلك ايضاً

و همچنان ايضاً

حتى الآن

تا حالا

على كل حال

بهر حال

مهما كلف الامر

هر قدر که مطالب سخت باشد

لا فرق بينهما

فرق میان آنها نیست

على الأَكثَر

بالسهر الاصلی

غیر صرّة

بعد قليل

بالتدریج

على هذه الفكرة

قبل ان انسى

بهذه الطريقة

وفقاً لمرادکم

بناءً على ذلك

مهما كان قليلاً

مهما طال الليل

مع انه

لولا انه

الى الأبد

للوقت الحاضر

روهم رفته ( غالباً )

بقیعت اصلی

صرار متعدد

بعد از مدت کمی

تدریجاً ( کم کم )

بر این فکر

قبل از آنکه فراموش کنیم

باین وسیله

مطابق مرادتان

بناء بر این

هر قدر کم باشد

هر قدر شب بلند باشد

با وجود آن

ولو اینکه

تا آخر زمان

برای زمان حاضر



بمجبوریت من	رغماً عنی
محمّل است	من المحتمل
ممکن است	من الممكن
بعوض آن	عوضاً عن ذلك
عوض آن	بدلاً منه
بر وفق فکرم	حسب فکری
زیاده بر آن	علاوةً علی ذلك
هر چه خواهد باشد	کیفما کان
بهر حال	علی ای حال
در حضور عالم	بم حضور العالم
متسلسل	علی التوالي
زیر آسمان	تحت السماء
در آسمان	فی الفضاء
از این قبیل	من هذا القبیل
عین مطلبست	عین المطلوب
نظر باینکه	نظراً الی ذلك

من وقت الى آخر

ينتج من ذلك

صرة في اليوم

صرة اخرى

مرتين في الليل

من ذلك الحين

على فرض

على مهلك

من مدة بعيدة

من مدة قريبة

وبالاختصار

الأمل منكم

اسود كالفحم

احمر كالدم

ابيض من اللبن

ابيض من الثلج

از وقتی بوقتی

از آن نایج میشود

هر روز يك مرتبه

دفعه ديگر

شبی دو مرتبه

از آن وقت

بفرض آنکه

آهسته باش

از زمان دور

از زمان نزدیک

مختصراً

مأمول است از شما

سیاه مانند زغال

سرخ مانند خون

سفید تر از ماس

سفید تر از یخ

ارفع من الابرۃ

انشف من الحجر

اسرع من البرق

ارخص من التراب

دخل فصل الصيف

مر فصل الشتاء

قرب فصل الربيع

اريد ان اخلص منه

سكرت ليلة البارحة

لا تعدل عن هذا المشروع

فرقت فيما بيننا

امش في ادبك

لا تجرأ ان تفعل ذلك

عندما تنتهي تعال الي

يجب ان يتداخل في كل امر

باريکتر از سوزن

خشکتر از سنگ

زودتر از برق

ارزان تر از خاک

فصل تابستان داخل شد

فصل زمستان گذشت

فصل بهار نزدیک شد

میخواهم از او خلاص بشوم

دیشب گذشته هست بودم

از این کار صرف نظر نمائید

میان ما تفرقه انداختی

با ادب خود را برو

جسارت که این کار را بکنی

وقتی که تمام میکنی نزد من بیا

میخواهد در همه امور مداخله

بکنند

هذه مسألة يطول شرحها

عنده هموم كثيرة

هذه مشكلة يصعب حلها

اني متحير جداً

فقد حواسه من الغضب

وسع لي من فضلك

لا تضايقني

اعطني كل ما عندك

انهم فرصة غيابة

انت السبب في كل ذلك

لا تقدر ان تجاريهم

لا تفعل شيئاً من نفسك

في سياق الكلام

این مسئله شرحش طولانی

است

رنج بسیار دارد

این مسئله حل آن سخت

است

من خیلی متحیرم

از غیض حواس خود را

گم کرده

خواهشمندم مهلتم دهی

مرا در ضیق نگذار

هرچه داری بمن ده

غنیمت شمرد دوری مرا

تو سبب تمام آنها میباشی

نمیتوانی بدرجه آنها روی

کاری از پیش خود مکن

در اثناء تعبیر

لا فائدة من معاشرتهم  
 كاد ان يُجنّني  
 كِدْتُ ان اطير فرحاً

لا يُعجبني سواها

احسن ما يكون

دخلت في نظري

كان عندنا في اليلة الماضية

فائده از رفاقت ایشان نیست  
 نزدیک بود که مراد یوانه کند  
 نزدیک بود که از خوشحالیم  
 پرو ازم

کسی را غیر آن دوست  
 نمیدارم

بهترین چیزی که ممکن باشد  
 بنظرم رسیدی

دیشب گذشت نزد ما بود



## في المركبات

﴿برسنده و جواب دهنده﴾	السائل والمجيب
السائل احوالت چه طور است	كيف حالك
المجيب خيلى خوب است	جداً جيّد
س کجا بودى	اين كنت
م خانه بوم	كنت فى الدار
س چه ميکنى در خانه	ما تفعل فى الدار
م چيزى نميکنم	لم افعل شيئاً
س برادرت کجا است	اين اخوك
م با پدرم رفت	ذهب مع ابي
س کي در خانه ماند	من بقي فى الدار
م کسى نماند	لم يبق احد
س در خانه را بستيد ؟	غلقتم باب الدار ؟
م آرى بستيم	نعم غلقناها
س ايا مپتر سيد اززدان	هلا تخافون من السراق

م	م	لم يتمكن السراق علينا
س	س	این تذهب الآن
م	م	اذهب الى المدرسة
س	س	مقی ترجم
م	م	في الساعة العاشرة
س	س	بای غرقة تدرسون
م	م	في الغرقة العالية
س	س	من يدرّسكم
م	م	ابن عمي محمد
س	س	كيف تجدون تدریسه
م	م	هو احسن المدرسين
س	س	هل يعلمكم الخط
م	م	نعم في الاسبوع صرّة
س	س	كم صرّة يومياً يدرّسكم
م	م	پومياً صرّتين
س	س	درستان میدهد
م	م	روزی دو مرتبه
س	س	روزان نمیتوانند بالای ما
س	س	حالا کجا میروی
م	م	مدرسه میروم
س	س	کی برمیگردی
م	م	ساعت ده
س	س	در کدام اطاق درس میخوانید
م	م	در اطاق بالائی
س	س	کی درستان میدهد
م	م	پسر عمویم محمد
س	س	چطور درس اورا مبینید
م	م	آن بهتر از همه آموزگاران
س	س	ایا نوشتن یادتان میدهد
م	م	آری هفته یک مرتبه
س	س	روزی چند مرتبه
م	م	روزی دو مرتبه

در شب و روز یانه	س	فی الیوم فی النهار ام لا
آری هر روز شب و روز	م	نعم فی کل یوم لیلانهاراً
ایادر روز پنجشنبه مدرسه	س	هلی تفتیح المدرسه یوم
واز میشود		الجمیس
آری هر روز واز میشود	م	نعم فی کل یوم تفتیح
مگر روز جمعه		الایوم الجمعة
نیزم برادرت باشما است	س	اخوک معک ایضاً
برادرم بامن نیست	م	لیس معی اخی
چرا باشما نیست	س	لماذا لم یکن معک
چونکه خیلی بازی میکنند	م	لانّه کثیر الالعاب
پدرت او را میزند ؟	س	لم یضربه ابوک ؟
میترسد میگردد	م	یخاف ان یرب
ایا پول دارد	س	هل عنده دراهم
آری از مادر میگیرد	م	نعم یاخذ من امی
بچه وسیلت از او میگیرد	س	بأی وسیلة یاخذ منها
بخنده او را ریشقند میکنند	م	یخدها بالضحک
پس اگر باو پول نداد	س	فاذا ما اعطته الدرهم



م	اورا ریشتمند می‌کنند بگریه	م	یخدها بالبعاء
س	پس ریشتمندی پیش او آسان است	س	اذن الخداع عنده سهل
م	آری کارش ریشتمندی	م	نعم شغله الخداع
س	مگر از قدرت نمی‌ترسد ؟	س	هل يخاف من ابيك ؟
م	از هیچکس نمی‌ترسد	م	لم يخف من كل احد
س	چه از خواهر بزرگت	س	حتى من اختك الكبيرة
م	بلکه از همه خواهران من	م	بل من جميع اخواتي
س	برادر بزرگت کجا است	س	ابن اخوك الكبير
م	رفت همزم برای ما می‌خرد	م	مضى يشتري لنا حطباً
س	چکار می‌کنید در همزم	س	ما تصنعون في الحطب
م	میسوزانیم برای بختن	م	نحرقه لاجل الطبخ
س	روزی چند مرتبه می‌پزید	س	كم مرة في اليوم تطبخون
م	روزی دو مرتبه یا بیشتر	م	يومياً مرتين او اكثر
س	چرا خیلی می‌پزید	س	لماذا كثيراً تطبخون
م	چونکه مهمان بر	م	لانه يأتينا ضيف

س	کدام هستند مہمانان	س	مَنْ هُم الضيف
م	از دوستان و خویش و مان	م	من اصدقاءنا واقربائنا
س	در هر روز یا در بعض روزها	س	في كل يوم اوفي بعض الايام
م	بلکه در بیشترین روزها	م	بل في غالب الايام
س	کی در این روز آمد پیشتان	س	مَنْ اتاكم في هذا اليوم
م	امروز کسی برای ما نیامد	م	اليوم ما اتانا احد
س	پس خانه ما بیا	س	اذن تعال لدارنا
م	اگر توانستم میآیم	م	اذا تمكنت اجيء

\* \* \*

شاگرد و آموزگار

التلميذ والمعلم

المعلم	آیادری ستر نوشتی	هل كتبت درساك
التلميذ	نه آقا خواهم او را نوشت	لا ياسيدي ساء كتبه
م	چرا او را ننوشتی	لماذا ما كتبته
ت	کار داشتی	كنت مشغولا
م	کار ت چه بود	ما كان شغلك
ت	پدرم مرا فرستاد	بعثني ابي

م	کجا تو را فرستاد	م	الی این بعتک
ت	ببازار مرا فرستاد	ت	بعثنی الی السوق
م	چه میکنی در بازار	م	ما تفعل فی السوق
ت	ماست و خورما میخرم	ت	اشتری لبناً و تمرأ
م	پس چرا دی بر کردی	م	إذن لماذا ابطأت
ت	ببازار بزرگ رفتم	ت	مضیت للسوق الکبیر
م	چه میکنی آنجا	م	ما تصنع هناك
ت	پی ارزانی میگردم	ت	اطلب الشیء الرخیص
م	چرا پدرت برادر ترا نفرستاد	م	لماذا لم یبعث ابوک اخاک
ت	چونکه برادرم خانه نبود	ت	لأنّ اخي لم یکن فی الدار
م	چرا دروغ میگوئی	م	لماذا تکذب
ت	نه بخدا دروغ نمیگیریم	ت	لا والله لم اکذب
م	خواه پدر ترا پرسید	م	سوف أسئل اباک
ت	اگر خواستی او را پرس	ت	ان شئت فاسئله
م	اگر گفت تو دروغ میگوئی	م	فاذا قال انک تکذب
ت	مرا بزنی و بیرون بکن	ت	اضربنی و اطر دنی

پس باشو و درسترا بنویس	م	إِذْنُ قُمْ وَاكْتُبْ دَرَسَاكَ
نهیتمو انم چونکه دواتم شکسته است	ت	لَمْ أَتَمَكُنْ لِأَنَّ مَحَبَّرِي مَكْسُورَةٌ
کی آنرا شکست ای دروغگو	م	مَنْ كَسَّرَهَا يَا كَذَّابَ
شاگردان او را شکستند	ت	كَسَّرَهَا الْغَالِمَةُ
دوات دیگر بنخر	م	اشتر محبرة اخرى
پول ندارم	ت	ما عندي درهم
از برادرت نسیه بگیر	م	اسْتَقْرِضْ مِنْ أَخِيكَ
برادرم بمن نسیه نمیدهد	ت	لَمْ يَعْطِنِي أَخِي قَرْضًا
پس این دواترا بگیر	م	إِذْنِ خذْ هَذِهِ الْمَحَبَّرَةَ
قلم من نیز شکسته است	ت	قَلَمِي أَيْضًا مَكْسُورٌ
معلوم میشود تنبلی را دوست میداری	م	يُظْهِرُ أَنَّكَ تَحِبُّ الْكَسَالَةَ
هیچ تنبلی را دوست نمیدارم	ت	أَبْدًا لَا أَحِبُّ الْكَسَالَةَ
پس باشو درسترا بخوان	م	إِذْنِ قُمْ أَقْرَأْ دَرَسَاكَ
آری همینکه میفرمایی	ت	نعم كما تأمر

اقراء بصوت عال      م      صدای بلند او را بخوان  
 علی عینی یا سپیدی      ت      بالای چشم ای آقای من

\* \* \*

البائع والمشتري      خریدار و فروشنده

بکم تبیع الخبز	المشتري	نان را به چند میفروشی
الحقّه فی تسعة قرانات البائع		حقه را به نه قران
هذا جداً غالي	م	این خیلی گرانست
انت بکم تشتريه	ب	تو چند میخری
فی ستة قرانات	م	در شش قران
اذهب علی شغلك	ب	برو پی کارت
لماذا تأذيت	م	چرا بدت آمد
لا ذك لم تعرف الخبز	ب	چونکه تو نانرا نمیشناسی
اذن من يعرف الخبز	م	پس کی نانرا میشناسد
يعرفه غيرك	ب	غیر از تو نانرا میشناسد
خبزك عتيق وبارد	م	نان تو کهنه و سرد است
اما تراه حاراً وجديداً	ب	نمیبینیش تازه و گ

پس میدهدیش در هفت قران	م	اذن تعطيه في سبع قرانات
آری چه قدر میخواهی	ب	نعم اي مقدار تريد
نیم حقه برای من بکش	م	زین لی نصف حقه
پولترا نشانم بده	ب	ارنی دراهمك
بتوجه میدهم بتو	م	انت ماعليك: اعطيك
حالا بمن بده	ب	اعطني الآن
پول بر نداشتم	م	لست حاملا دراهم
پس کی بمن میدهی	ب	اذن متى تعطيني
فردا میدهم بتو	م	بكرة اعطيك
پس اگر ندادی بمن	ب	فاذا ما اعطيتني
پس ازان بمن نسیه نده	م	لا تعطني بعدها ديناً
نانراان بهمین شرط بگیر	ب	خذ الخبز على هذا الشرط
این نانرا عوض کن	م	بدل هذا الخبز
ببرش و خبیلی حرف نزن	ب	خذهُ ولا تتكلم كثيراً
پس از قیمتش کم بکن	م	اذن نقص لي من ثمنه
ب بارزانی من فروختمش برای تو	ب	انا بعته لك بالرخص

لا بل جداً خالی	م	نه باسکه خیلی گرانست
اذهب واسأل الخبازین	ب	برو پرس از نانواها
انا اعرفُ عنهُ	م	من قیمتش را میشناسم
ربما انک لم تفهم	ب	شاید تو نفهمی
اسکرت لا تتکلم بالسوء	م	ساکت شو ببدی حرف نزن
اعطنی خبزی و اذهب	ب	نانمرا بده و برو

\* \* \*

### المریض والطیب

### بیمار و حکیم

کیف تری نفسک	الطیب	چه طور خود ترا میبینی
اجد نفسی رديئاً	المریض	خود مرا بد میبینم
لا تخفْ سوْفَ تتحسن	ط	ترس نخواهد خوب شوی
اخاف ان اموت	م	میترسم بمیرم
لا لا ما فیک شیء	ط	نه نه چیزی در تو نیست
کثیراً ما اعطش	م	خیلی تشنه میشوم
هل شربت الدواء	ط	آیا دوا را خوردی
نعم شربته البارحة	م	آری دیشب خوردم

هل اثر معك شيئاً	ط	آیا چیزی بتو اثر کرد
ابداً لم احصل منه نفعاً	م	هیچ نفعی از او نبردم
سوف اعطيك احسن منه	ط	خواهم بهتر از آن بتو داد
اريد دواءً يقلل العطش	م	دوائی میخواهم تشنه گی را کم کند
اعطيك حسباً نأمر	ط	میدهدمت همان جور که میفرمائی
كيف تجدني اليوم	م	چه طور مرا میبینی امروز
انت اليوم احسن من امس	ط	امروز تو بهتر از دیروزی
ارجوك ان تتوجه لي	م	خواهش دارم بمن توجه کنی
لا تكثر شرب الماء	ط	خیلی آب نخور
لم اتمكن من حرارة قلبي	م	نمیتوانم از گرمی دلم
ستتحسن شيئاً فشيئاً	ط	خواهد کم کم خوب شوی
اجد الآن الماء في رأسي	م	حالا درد میبینم توی سرم
ابتلع حبة من الاسبرين	ط	يك دانه اسپرین ببلع
ماذا آكل في النهار	م	چه چیز در روز بخورم
اشرب ماء الدجاج او اللحم	ط	آب جوچه و گوشت بخور



م	کی خوب میشوم	م	متی تتحسن صحتی
ط	بعد از دو سه روز	ط	بعد یومین او ثلاث
م	آیا راه رفتن بمن ضرر میکند	م	هل یضر فی المشی
ط	نه بلکه برای تر نفع دارد	ط	لا بل ربما ینفک

✽ مسافر با منزل دار ✽

✽ المسافر وصاحب المنزل ✽

م	آیا یک پرتمانی دارید برای اجاره	م	هل عندکم شقة للایجار ؟
ص	آری دارم . ایامیخواهی	ص	نعم عندی فهل ترید شقة
	پرتمانی که در طبقه اول		فی الدور الاول او الثانی
	یادوّم باشد		

م	میخواهم یک پرتمانی که در	م	ارید شقة فی الدور
	طبقه اول باشد		الاول

ص	ایامیخواهی . مفروش باشد	ص	هل ترید مفروشة ؟
م	آری میخواهم مفروش باشد	م	نعم اریدها مفروشة
ص	بفرماتا که نشان بدهم	ص	تفضل لاریکها

م	این پرتمان خیلی بزرگ است	م	هذه الشقة کبيرة جداً
---	--------------------------	---	----------------------

تفضل لاریك غیرها	ص	بفرمادینگریرا بشمانشان بدهم
هل يتبع هذه الشقة غرفة		ایا تابع این ابرتمان اوطاق
اخری ؟	م	دیگری هست
نعم يتبعها اودة للخادم	ص	آری تابع او اطاق هست
		برای ترک
کم الاجرة یاسیدی ؟	م	اقا چند است ایجار او
اثریدها لمدة سنة او ستة	ص	ایا اورا تامدة یک سال
اشهر ؟		میخواهی یا شیش ماه
ربما ابقى ستة اشهر	م	شاید تامده شیش ماه بمانم
اقدر اعطيها لك بمائتين	ص	میتوانم اورا بدو صد و پنجاه
وخمسين قرناً		قران بدهم
انها غالية جداً یاسیدی	م	اقا خیلی گران است
لا یاسیدی لیست غالية	ص	اقا زجهت پاکیزگی و منظر
من حيث نظافتها و منظرها		گران نیست
نعم شقة جميلة و لیکن	م	آری ابرتمان مقبول است
الاجرة غالية جداً		ولکن اجاره اش خیلی گران است

هل تريد ان اريك الشقة ص آیا میخواهی پرمانی که در  
 التي في الدور الثاني طبقة في دوم است بشما نشان بدهم  
 اوجودك فرق عظيم م آیا میان این دو طبقه فرق  
 بينها؟ زیادی هست

لا ياسيدي، هاهي الشقة ص خیر آقای . این است پرمان  
 انها ليست كبيرة جداً م این خیلی بزرگ نیست  
 ولكنها تسعي ولكن مرا کافی است

تفضل لأريك غرفة ص بهر ما که اطاق خواب را  
 النوم بشما نشان بدهم

هل هذه الغرفة تطل على م آیا این اطاق مسلط بر  
 الشارع خیابان است

لا ياسيدي ولكنها تطل على الجنينة ص خیر آقای من ولكن مسلط  
 بر باغچه است

افضلها لكي لا تيقظني م این را بهتر میشمارم تا که صبحها  
 ضوءها مرور العربات وغوغای روندگان مرا  
 بیدار نه کنند.

کم اجرة هذه الشقة م چه قدر است ایجار این برتمان  
 لا اقدر ان اوجرها باقل ص نمی توانم کمتر از دو صد  
 من مائتین قران قران او را ایجاره دهم  
 اقبل ان آخذها بالاجرة م قبول دارم آنرا بر حسب طلب  
 التي تطلبها شما میگیرم

« \* \* »

## في البوستة در پوست

هل أنت البوستة ام لا ؟ آیا پوست رسید یانه ؟  
 ماهي ايام وصول البوستة چه است روزهای رسیدن پوست  
 ماهي ايام قيام البوستة چه است روزهای مسافره پوست  
 عندي جواب اریدار ساله جواب دارم میخواستم بفرستم  
 هل أنت لي جوابات بهذه آیا جوابی در این پوست برایم  
 البوستة ؟ آمد

لك جواب وجريدة يك روزنامه ويك جواب  
 براي شما هست

متی أنت البوسته ؟

چه وقت آمد پوست ؟

وصلت البارحة مساءً

دیروز عصر وارد شد

لك جواب مسجل

يك جواب سفارشی دارید

أين محل توزيع الخطابات

کجا است جای توزیع مکاتیب

هذا هو خطاب لك ايها

این است جواب سفارشی

السيد

شما ای آقا

اشكرك !

تشکر مینمایم

كيف أما وصلهم خطابي ؟

آیا جواب من نرسید بایشان ؟

يا علي : هل نسيت ان تضعه

فراموش کردی آیا علی

في البوسته

مکتوب را بپوست

لا : انا وضعت في الصندوق

نه : کتاب را بدست خدم نهادم

بنفسی

در صندوق

وانا عنونته بالضبط فمن

ومن آدرسرا بطور واضح

المستحيل انه يكون قد فقد

نوشتم و محالست که گم بشود

سأذهب حالاً واستفهم من

پس الان میروم و جو یا میشوم

البوستة

از پوست

مکتوبی فرستادم ببغداد و او نرسید	ارسلت خطاباً لبغداد فلم یصل
من متعجبم از آن ! چه وقت فرستادی مکتوب ترا قبل از ده روز	انني مستغرب من ذلك ! متی ارسلت خطابك ؟ من قبل عشرة ايام
از کجا فهمیدی آن نرسید از جوابی که الآن بمن رسید خواهش دارم بگذار که پاکتر ببینم	كيف علمت انه لم یصل من خطاب وصلنی الآن من فضلك دعني اری الضرف
آن مهر پوست شده در بغداد بتاریخ پانزدهم ماه و امروز هفدهم است دو روز بر او گذشت که در راه است	انه ختم في بغداد في الخامس عشر من الشهر. واليوم سابع عشر مضى عليه يومين في الطريق



في القهوة

کافه

تعال نذهب الى القهوة

بیا برویم قهوه خانه

تفضل لنذهب

بفرما تا برویم

هل تشرب الشاي ؟

آیا چایی مینوشی

کلاً فانی اریدان اشرب قهوه

نه من میخوام قهوه بخورم

وانت یاسیدی ماذا تشرب

و شما آقا چه مینوشید

انا أشرب الشاي

بنده چایی مینوشم

أتسمح یاسیدی باعطاء

آقا اجازه میدهی بدادن این

هذه الجريدة

روزنامه

نعم تفضل خذها فانی

آری بفرما بگیرید چونی بنده

قرانها

خواندمش

هل تهتمك الاخبار

آیا باخبار سیاسی وا اهتمام

السیاسیة ؟

دارید

لا یاسیدی فانی اطالع

نه آقا بنده با امور تجاری

الاخبار التجارية فقط

مطالعه مینمایم

لا توجد اخبار مهمة في اخبار مهمی در این روزنامه

هذه الجريدة ليست

دعنا ندفع ما علينا بگزار بدهیم او آنچه بر ما

ونذهب هست و برویم

دعني ادفع الآن وانت بگزار الآن بدهم و شما دفعه

تدفع مرة أخرى دیگر بدهید

اشكرك دعني ان ادفع انا متشكرم بگزار من بدهم



## في الفسحة

## در گردش

هنا يوم جميل !

امروز روز خوشی است

احب ان اتفسح

دوست دارم که گردش کنم

هيا بنا نتفسح

برای تفریح هیا بشوید

اينها اذهب تأتي معي ؟

هر کجا میروم همراهم میثانی

نعم انا مستعد ان ارافتك

آری به همراه بودن تو حاضرم

بفرما برویم باغ ملی

تفضل نذهب الى الحديقة العامة



آنجایه پیدا میشود	ماذا يوجد هناك ؟
وسائل آسایش هم نسیم	هناك يوجد اسباب الراحة
خوشی و بوئیک میباشد	و شمّ النسيم
ایا آن باغچه دور یا نزدیک	هل الحديقة بعيدة ام
است	قريبة
آری نزدیک بانک ملی	نعم انها قريبة بقرب
میباشد	المصرف (البانق) الملى
این باغچه بسیار خوش صفا	انها الحديقة جميلة ولا يوجد
است و نظیر او فقط در پایتخت	نظيرها في العواصم
های بزرگ پیدا میشود	الكبرى
نکاهی باین گلهای لطیف کن	انظر الى هذه الاوراد
و درختهای بلند	النضرة و الاشجار العالیه
گوشکاف بچچء بلبل	السمع تغريد البلابل
خوش آو ازرا	الشجیه
بفرما زیر سایه این درخت	هیّا لتجلس تحت ظل هذه
بنشینیم بکقدری مه	الشجرة قليلا امام البركة

و نشاهد قوران الماء من  
داخلها و سبغ البطح فيها  
حقیقة ان هذا المنظر  
لیعجبني كثيراً  
دریاچه که فراره آب و صرغ  
آب را مشاهده بنائیم  
الحق این منظر را بسیار  
خوشی میدارم



### بین محبوب و حبیبتها

یا عزیزتی رفقا بحالی  
ماذا صنعت بحالك  
اتلني حبهك یا عزیزتی  
ای عزیزم رفقت کن بحالم  
چه کردم بحال تو  
ای عزیزم دوستی تو مرا تلف  
کرد

لماذا؟ تحبني یا سیدی  
لأنك ملیحة جداً  
و أنت ایضاً ملیحة مثلي  
فهل تحبيني انی  
نعم یا سیدی اکثر من حبهك  
از برای چه مرا دوست میداری  
چونکه خیلی خوشگلی هستی  
و شما هم مانند من خوشگلی  
آیا تو مرا دوست میداری  
آری ای آقا بیشتر از دوستی تو را

پس خرافاتش دارم يك چیزی  
از تو

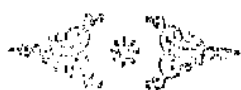
و آن چه چیزی است ای آقا  
در باغچه هر روز جمع میشویم  
در کدام هنگام جمع میشویم  
هنگام عصر جمع میشویم  
نیتوانم در آن هنگام  
پس در کدام هنگام میتوانی  
هنگامی که پدرم میخوابد  
کی پدرت میخوابد؟

هر روز بعد از ظهر  
پس حالا کجا میروی  
میتوانم يك دسته گل میخرم  
از چه جور گل میخوری  
گل سُرُخ خورشیدبو

اذن ارجو منك شيئاً

وما ذلك الشيء يا سيدي؟  
نُجتم في الحديقة كل يوم  
في اي وقت نُجتم  
نُجتم وقت العصر  
لا اتمكن في ذلك الوقت  
اذن بأي وقت تمكنين  
وقت ان ينام والدي  
متى ينام ابوك؟

كل يوم بعد الظهر  
الآن اين تذهبن  
اريد ان اشترى باقة ورد  
من اي اقسام الورد تشتري  
من الورد الأحمر الطيب



## صورۃ دعوت

— ١ —

حضرة الاخ العزيز . . مع تمام الاحترام نتقدم اليكم  
بتصديع افكاركم ومضايقه نحو اطركم السامية . بما يأتي بتاريخ  
٩ رمضان وعندنا تأزف الساعة الرابعة . يمتد في عمارة  
مدرسة السعادة لتتدل شتمل من اناس عشرين المعارف  
وشبان . هم من المرفقة كخلاصة هذه المدينة : كل ذلك  
للمذاكرة باسم يهود بالمنظمة العامة . ويسبب انتشار المعارف  
والمعلوم . لهذا باسم المعارف نتقدم اليكم بطلب حضوركم  
الشريف في الحاضرين بالوقت المزور وبالعمل المذكر . وبهذا  
يشغل السرور على قلوب الحاضرين اولاً . وتستفيد البلاد  
من آرائكم وسلو دناكم في هذا المقام . ثانياً الرجاء ان تقع  
منه الدعوى منكم موقع التبول . وبذلك تجملوا ناس  
المسوفين . وهذا نرفع لكم الى مراتب انخلاصنا الصميم  
دامت ايامكم بالسعادة حافظه ما

## صورت دعوت

- ۱ -

برادر عزیز .. بانهایت توقیر تصدیق افزای خاطر معرفت  
مظاهر عالی میشود که بتاريخ ۹ شهر رمضان چهار ساعت  
از دسته گذشته در عمارت مدرسه سعادت . انجمنی از  
آقایان معارف خواه و جوانان دانش این ربرو شهر تشکیل  
مییابند تا در امر که خیلی مایه نفع عموم و انتشار معارف  
از مقام منیع جناب عالی نیز متمنی است که در وقت مزبور  
بمحل مذکور تشریف آورده بر سرّت و بهجت حضار  
ببفرمایند و حضور سعادت موفور و آراء شریف بتکمیل  
آن محفل فرخنده را سبب شوند -- امید است که باجابت  
این دعوت موفق شده دوستدار راقرین امتنان فرمایند --  
در این ضمن مراتب خاوصی صمیمی خود را بجناب مستطاب  
عالی ابلاغ میکنم . ایام سعادت مستدارم و برقرار باد ما



## قبول الدعوة

— ۲ —

الآن وصلتني رقيمتكم الشريفة . ونظراً الى اني كثير  
الرجبة بالأجماع والاقتران مع الاصحاب والاحباب ، اولاً .  
والى ان لي عظيم الشوق بما يرضي الله . ثانياً : لهذا فاني فرح  
ومنتبسط بدعوتكم هذه . لما فيها من اجتماع الاحباب وحضور  
الاسباب ارجو ان لا يحدث ما يسبب التأخير لأني لكم  
بهذا الوعد ولا اصدعكم اكثر من هذا ما

## قبول دعوت

— ۲ —

صرقوم محترمه الآن زيارت شد واز اينكه باقتضای  
دوستی و یگانگی بنده را بملاقات دوستان دعوت نموده  
نهایت امتنان دارم بخواسته خدا شرفیاب خواهیم شد واز  
ملاقات جنابعالی وصحبت ذمیرت دوستان کسب فرح

وسرور خواتم نمود و امید وارم کاری صفت با عت تو قف  
 حقیر در اینجا باشد رخ نهد و باینجا این وعد فائن شوم  
 زیاده تصدیع نمیدهد ما



## الاعتذار في التأخير عن اجابة الدعوة

— ٣ —

انتهت الي بكل سرور وارتياح . رسالة المودة والحب  
 التي بعثتموها نحوي . اما الدعوة للاجتماع بالاصحاب  
 والأصدقاء التي شرفتموني بها . فهذه ما جعلتني أشكر لكم  
 اخلاصكم . ولكن مع الأسف ومع حال الشرق الاجتماع  
 بمن ذكرتم وتمام الشوق للعصود على هذه الساعات من  
 الاجتماع بالرفقاء . عرض لي لسوء الحظ ما يوقني عن ذلك  
 لهذا فاني مع تمام الأسف أقدم اليكم بالاعتذار وأعني العفو

هن ذلك . هذا واني ارجو ان لا اعرم من لذة هذا الاستمتاع  
 في وقت آخر فيجبر مني ما انكسر في هذا . وان اخرج  
 من هذه العزلة في وقت آخر لستم بذلك الوحدة الاخوية  
 بيننا دائماً ؟



## اعتذار در تأخیر اجابت دعوت

مراستله دوستانه آن جناب زینت ورود بخشید  
 و دعوتی که برای دیدار احباء و دوستان فرموده بودید  
 زاید الوصف مایه تشکر خاطر گردید ولی با وجود کمال میل  
 و شوقی که باستفاضه صحبت با سعادت واستدراک ملاقات  
 رفقا داشته و دارم بدو بختانه کار مهمی در پیش آمده لهذا  
 بامهاریت تأسف امیدوارم که بعذریت مرا قبوله و بلطف  
 عظیم خود عذو فرمائید -- باز هم رجاء مندم که موافق شوم



در آتیه این بحر ما را بحسن تلافی جبر آن نایم و از عهده  
این کار بخوبی بر ایم ایام بگمانگی مستدام باد ما



## تهنئة مسافر

— ۴ —

روحي فداك : مع تمام الانس والارتياح اتقدم  
لمزاحمة اوقاتكم الشريفة فاعرض لكم . اشد ما كان فرحنا  
شديداً عندما سمعنا بأوبتكم من سفركم سالمين . ورجعتكم الى  
وطنكم واحبابكم بعد تلك الفرقة الطويلة : سرورنا كثيراً  
وفرحنا برجوعكم مشيعين ومستقبلين بالألطف الآهية  
والراحة بعد تلك المشقة والأذية . وبعد ان قررت اعينكم  
باجتماعكم مع من تحبون من الاصدقاء والاقرباء . وطيبة  
اوقاتكم وخاطركم . بذلك دامت ايام سعادتكم ما

## تہنیت مسافر

- ۱ -

فدایت شوم . با کمال خوشحالی مزاحم اوقات شریف  
 گردیده عرض میکنند از استماع آنکہ بحمد اللہ سالماً از  
 مسافرت خود مراجعت کرده و بعد از آن ہمہ مفارقت  
 ودوری تشریف فرمای موطن خویش شدہ اید نہایت  
 مسرت و بہجت حاصل گردیدہ و خیلی خوشنودم کہ با بدرقہ  
 الطاف الہیہ از مشقت و زحمت سفر رہائی پیدا کردہ  
 و بدیدار خویشان و اقرباء و دوستان و رفقا چشمتان روشن  
 و خاطر تان شاد و خرم شدہ است۔ ایام مسرت مستدام باد



## صورۃ تعزیت

- ۵ -

جناب الاجل الاکرم . . . زید اقبالہ  
 آلمنا ما تلقیناہ من الخیر الموحش فی وفاة المرحوم

اخيكم طاب ثراه . وبتهام الاسف وعلى الرغم منا . نتقدم اليكم  
 بالتعزية والتسليمة نسأله تعالى ان يعيضمكم عنه بالصبر الجميل  
 وبالسلوان في هذا المصاب ما

## صورت تعزيت

- ۵ -

جناب اجل على . . . زيد اقباله

خبر وحشت اثر فوت مرحوم اخوى طاب ثراه . مايه  
 كمال اندوه و تحسر گرديده بانهايت افسوس وغم بجنابعلى  
 تعزيت و تسليت ميگريم واز درگاه باري صبري جميل در  
 اين مصيبت براي جنابعلى مسئلت ميكنم ما

## جواب التعزيت

- ۶ -

جناب الامجد الاغر

وصلتني رسالتكم المشمرة على تعزيتي وبها اكسبتني

الساوى في هذه المصيبة التي « وبلا مبالغة » تركتني اسير  
 المحنة والاذية لا أقدر ان أوفيكم تشكراتي وامتناني ارجو  
 لكم عمراً طويلاً وسعادة من الله تعالى دائماً

## جواب تعزيت

— ۶ —

جناب مجدت وعزت نصاب

نگارش بتهزيت آن جناب دائر اين داعي واصل  
 گرديده ودر اين مصيبت عظمه كه بي اندازه خاطر مراد و چار  
 اندوه و ملامت ساخته تسلي حاصل گشت با كمال امتنان از جناب الی  
 شكر گذام و اميد و ارم كه خداوند عمری طويل بجناب عالی  
 كرامت فرمايد

## من والد لولده

— ۷ —

عزيزی و نور عینی — اعلم انك احلى الي من نفسي

ولا یخطر بفسکری من هو اعزّ و اغلی علیّ منک لیت شهري  
 افيصير مع هذه الحالة ان اكون محروما مما ارجوه منك  
 مع انك بالغ الدرجة التي تعقد عليها الآباء الآمال لبلوغ  
 اولادها اياها من العلم والمعرفة لامن الجلوس مع البطالين  
 طبيعي انك لاتكون المقصّرین ما

## از پدر پسر

— ۷ —

نور چشم عزیزم۔ بدان که تو را از حال خود شیرین تر دارم  
 و کسی مانند تو در خیالم نمی گذرد آیارو است با چنین حالت که  
 آنچه مقصود من است بعملی نیاید و آن رسیدن تو است  
 بمراتب بزرگ که پدران خود را سرافراز نمائی همانا بلندی  
 و بزرگی بدانش و بینش است که نه بنشستن بایکار ان البته  
 کوتاهی نخواهی نمود ما



## من ولد لو الله

— ۸ —

روحي فداك .. وجودي وكل ما عندي منك لا اعرف  
من يتطلب لي الخير غيرك وانا عبد من عبيدك كيف لا اؤدي  
واجب نعمة من شكره عين شكر الرب ويحسن بي ان اسكت  
قاصراً واعترف عاجزاً حيث كنت مشغولاً بمطعمكم صغيراً  
ومن نعم الله ان بقيت لي هذه النعمة كبيراً . ومن الضروري  
ان احتفظ بها ارجو ان تقطعوا عني مغلوماتكم على الدوام

## از پسر پیدار

— ۸ —

فدايت شوم : هستی و نیستی من از شما و جز شما کسی  
خیلی خواهی ندارم بنده از بندگانم چه گونه ادای شکرانه  
نعمت کسی کنم که شکرانه او شکرانه پروردگار بهتر است  
که زبان بندهم و اعتراف به بجز نیام چنانچه مشمول الطاف

آنجناب در کودکی بودم بفضلی خداوندی این نعمت در  
بزرگی پاینده خواهد بود البته از احوال خود اطلاع  
خواهید داد؟

## صورة مکتوب

من طهران في ۰۰۰

حضرة الصديق المحترم ۰۰۰

بعد التحية و مزيد الاشواق لقد وصلت الى طهران  
عاصمة ايران بعد ان بتنا ليلة في کرمانشاه واسترحنا قليلا في  
همدان فوصلنا في الساعة الرابعة بعد الظهر فوجدناها بلدة  
عظيمة كأنها من عواصم اوربا شوارعها كثيرة ومتسعة للغاية  
ومبلطة بالاسفلت، فنادقها جميلة وفيها عدة دور سينمائية راقية،  
وفي اكثر طرقها باصات من الطرز الحديث تنقل الركاب  
للدخل والخارج بغاية الانتظام!

اما طقسها فهو معتدل اشبه بهواء بغداد الا انها اقل حرارة  
وعلى بعد نصف ساعة بالسيارة في شمال طهران تقع شمرانات

مصیف الطبقة الراقية والمتوسطة بل للشعب عموما حيث  
 اجرة النقل لا تزيد على العشرة فلوس فهي اقرب من عالية  
 لبنان الى بيروت فهي ذات الهواء الطلق والماء العذب  
 والاشجار الباسقة فاعني لكم ايها الصديق ان تكونوا معنا  
 بهذه النزهة الجميلة وفي الختام ارجو تبليغ تحياتي العاطرة الى  
 عموم الاخوان والسلام

### ترجمه

از طهران في ۰۰۰

دوست عزيز مكرم بنده

بعد از السلام وادارت مندی و اشتیاق در ساعتی سعید  
 بطهران ورود نمودم که پای تخت ایران است پس از توقف  
 یکشب در کرمانشاه و قدری در همدان استراحت کردم  
 و وارد شدم بطهران ساعت چهار بعد از ظهر دیدم شهر بسیار  
 بزرگی است گویا، از پای تختهای اروپا است خیابانهای آن  
 بسیار پهن است بی اندازه و تمام آنها با اسفلت فرش شده



و مهمان خامهای آن بسیار خوش طرز و خوش منظر و در طهران  
چندین سناها هست در کمال خوبی است در خیابانها  
اتومبیلهای گرایه برای مسافرین در شهر و بیرون طهران  
و هوای آن با کمال اعتدال است خیلی شبیه به هوای بغداد  
است ولی قدری خرنک تر از هوای بغداد است و بقدر  
مسافت نیم ساعت با اتومبیل طرف شمال طهران شمیرانات  
هست اشخاص بزرگ و با ثروت و متوسطین بلکه برای هر کس  
مایل باشد بجهت آنکه اجرت اتومبیل علاوه بر ده فلس  
نمیشود و شمیران قریب تر است از عالیله لبنان تا بیروت  
و آنجا دارای هوای خوش و آبخوش گوار و درختهای  
خوش منظر پس ارزو میکنم ای دوست عزیزم که با ما  
باشید درین گردش و تنزه خوش منظر . و در خانه استعدا  
دارم که ادارت و اخلاص مرا به عموم دوستان و برادران  
برسانید . والسلام

اتتهی